

شب او را هلاک سازند. شخصی کیفیت این حادثه را به میرزا ابا بکر گفت و پیش از این یکی از ملازمان عادل خزانه‌چی شمشیری در میان علف پنهان کرده پیش میرزا ابا بکر برده همان روز عادل و عیسی در مجلس میرزا ابا بکر شراب می‌خوردند تا چون شب شود به آن فعل شنیع اقدام نمایند و در آخر روز سه نرد باختن مشغول شدند. میرزا ابا بکر فرصت غنیمت دانسته به بهانه رعاف به خانه درآمده شمشیر را از علف بیرون آورده عیسی را به قتل آورده متوجه سرای عادل شد. او رانیز کشته قلعه را متصرف گشت. مردم بسیار از هر طرف نزد او آمدند و امیر حسین برلاس اردوی میرزا ابا بکر را که در گزل دره<sup>۱</sup> بود نزد او آورده میرزا ابا بکر علم عزیمت به جانب خراسان برافراخت.

میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر محنت اثر، از پیش بارماق<sup>۲</sup> به دو روز به سلطانیه آمد. امیر عبدالرزاق را با سپاه بسیار به تعاقب شاه زاده نامدار فرستاد. در حوالی قزوین دلاوران جانبین با هم جنگی صعب نمودند. غالب از مغلوب تمیز نگشته میرزا [ابا بکر]<sup>۳</sup> عازم ری شد. امیر عبدالرزاق مراجعت نمود.

میرزا عمر از راه سجاس به اوجان رفت. از آن جا متوجه سراب شد به اراده آن که امیر بسطام جاگیر لورا دستگیر کند. امیر بسطام از راه قرا باغ به شروان رفته شیخ ابراهیم حاکم شروان وی را رعایت نمود. آن دو سردار با جنود جرار از آب کر عبور کرده در بردع فزول نمودند. میرزا عمر پیغام به شیخ ابراهیم فرستاده امیر بسطام را طلب نمود. مشارالیه جواب داد که تا بستان است. چون آن حضرت در زمستان به قرا باغ تشریف آوردند، امیر بسطام را به درگاه ارسال نمایم. از شنیدن این خبر، آتش غضب میرزا عمر اشتعال یافته از آب ارس گذشته [در بایسی

۱ - یا: قزل دره

۲ - یا: پیش بارماق . - این محل که سابقاً بیخ افکشت نامیده می‌شد امروزه پنجه علی شهر دارد و محلی است کوهستانی در شمال غربی همدان (رک ، نزهة القلوب)

۳ - مط، ص ۲۴ - نسج: میرزا عمر

ارقلی] فرود آمد. امیر شیخ ابراهیم با سیدی احمد حاکم شکلی<sup>۲</sup> و پسران قرامان و امیر بسطام با دلاوران بهرام انتقام از بردع به کنار گرفتند. خندقی کنده مستعد قتال وجدال شدند. میرزا عمر در برابر ایشان نزول نموده بعد از هفت روز خیر رسید که میرزا ابابکر و میرزا میران شاه با خیل و سپاه از حدود خراسان معاودت نموده متوجه سلطانیه اند و از آن جانب میرزا ابابکر دختر ارس یوغا<sup>۳</sup> را خواستگاری کرده بعد از تاخت سمنان به سلطانیه آمد. کوتوال قلعه حصار را تسلیم نمود. ملازمان میرزا عمر از او روی گردان شده به میرزا ابابکر پیوستند.<sup>۴</sup> میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر با شیخ ابراهیم و امیر بسطام صلح کرده متوجه تبریز شد. دو بیست تومان عراقی از رعایای آن بلده گرفته عازم سلطانیه شد. در آن اوان عمر تابان و سلطان سنجر و [امیر سعید بن امیر عبدالرزاق]<sup>۵</sup> همت بر ابطال حق ولی نعمت خود مصروف داشته به میرزا ابابکر پیوستند. عمر- تابان منظور نظر گشته باقی به فرمان میرزا ابابکر به عالم آخرت شتافتند.

میرزا ابابکر تحت زرین ترتیب داده میرزا میران شاه را بر آن نشانده. میرزا- عمر از جانب گاورود به مراغه شتافت به اتفاق امیر جالق ترکمان و سالق برلاس و مردمان سلدوز متوجه تبریز گشت و سالق و جالق<sup>۶</sup> قبل از میرزا عمر با دلاوران جوشنور به تبریز آمده دست به اموال رعایا دراز کرده شهریان نیز آغاز مخالفت کرده خواجه پیر علی را که به تحصیل آمده بود به قتل آوردند و کوچه بند کرده مستعد قتال وجدال شدند. \* میرزا عمر مردمان سخن دان نزد شهریان فرستاده

۱- مط: بموضع بابی- پاه در بابی از علی ۲- مط- نو، سید احمد تنکی- پاه سید احمد حاکم شکلی

۳- مع: توکل ارس یوغا - مط. توکل اروس یوغا

۴- مط. ص ۲۵: میرزا ابابکر خوانین میرزا عمر و امراء او را به هر کس بخشید و امرا و لشکریان میرزا عمر به میانج گرم رود این خبر شنیده از او برگشتند.

۵- حب ح ۳ ص ۵۶۱: حاجی سیف الدین و عبدالرزاق خداداد و امیر بیان قوچین و شیخ خسرو-

شاهی ۶- مط. ص ۲۵: خالق ترکمان و سالیق برلاس - مع: جالق - پاه، سالیق و خالیق -

ظاهرأ جالق صحیح است که در لغت ترکی به معنای «سرکش» آمده است

از صلح سخن راند. رعایای تبریز گفتند که میرزا عمر شاه زاده ماست. اگر به شهر آید حاکم است. اما تر کمانان را نمی گذاریم. میرزا عمر تر کمانان را به افر و ختن آتش پیکار مأمور گردانید. ایشان به اراده جنگ به کوچ بند آمدند و قاضی غیاث الدین و خواجه عبدالهی قزوینی با جمعی پیادهها به ضرب تیر دل دوز و ناوک جان سوز تر کمانان بد روز را متفرق گردانیدند. چون چند روز حال بر این منوال بود مردمان تبریز را خیالات اطاعت و انقیاد به پیرامون خاطرشان نگذشت. در آن اثنا خبر توجه میرزا ابابکر محقق گشت. میرزا عمر به طرف مراغه گریخت.

در آن اثنا، میرزا ابابکر میرزا میران شاه را از سلطنت عزل کرده خود بر سریر پادشاهی جلوس نمود. امیر [بیان] <sup>۱</sup> را با جمعی سواران پیشتر به تبریز فرستاد. رنود و او باش او را نیز دخل ندادند. امیر بیان در شب غازان نزول نمود. در این اثنا، شیخ قبانی <sup>۲</sup> و قاضی عمادالدین یا دو هزار دلاور میدان کین با امیر بیان که چهارصد کس داشت جنگ کرده مغلوب شدند. امیر بیان استماع نمود که شیخ قصاب با جمعی او باش از روی پر خاش متوجه اند. رو بدیشان آورده به ضرب شمشیر آبدار اکثر آن بدبختان را به دارالقرار فرستاده به شب غازان معاودت نمود. \*\*

روز دیگر امیر دولدای از پیش میرزا میران شاه <sup>۳</sup> آمده گفت که نزدیک است که میران شاه <sup>۴</sup> به شهر در آید. بنا بر آن مخالفان از مخالفت پشیمان گشته امرا را به شهر آوردند. امیر دولدای شیخ قصاب و خواجه عبدالهی <sup>۵</sup> را گرفته خواست که سیاست کنند. امیر بیان نگذاشت. میرزا ابابکر با سپاه وافر در اواخر جمادی الآخر در تبریز نزول نمود.

۱ - نسخ: امیرتابان ۲ - نو: قبانی

۳ - ظاهراً باید به جای کلمه «میران شاه» نوشته شده باشد «میرزا ابابکر» در مطلع السعدین آمده است. امیر دولدای آمده تبریزیان دانستند که میرزا ابابکر می رسد به اسقمان امیر دولدای آمده او را

به شهر در آوردند. ۴ - مط. ص ۲۷، خواجه عبدالعزیز قزوینی

### گفتار در محاربه کردن میرزا عمر و میرزا رستم با میرزا ابابکر

چون میرزا عمر از خوف عساکر ظفر اثر، مراغه را گذاشته از راه همدان به الم فراوان روانه اصفهان شد، میرزا رستم شرایط اعزاز و احترام به جای آورده بعد از آن، آن دونیک اختر به اتفاق يك ديگر به طرف ساوخ بلاغ<sup>۱</sup> ایلغار کرده و سلطان بخت بیگم [و خانه کوچ میرزا میران شاه<sup>۲</sup>] را که در آن اوان در ساری-قمیش بود کوچانیده معاودت نمودند و توکل بر لاس از عقب در آمده بعد از جنگ بسیار کاری نساخته ایشان سالمأ غانماً به اصفهان آمدند. میرزا عمر روانه شیراز گشت و میرزا پیر محمد تعظیم بسیار کرده و به اتفاق در آن بلده قشلاق نمودند. چون خبر غارت خانه کوچ به میرزا ابابکر رسید، از تبریز علم عزیمت به جانب اصفهان بر افراخت. در حوالی جربادقان نزول نمود و از آن جانب میرزا عمر و میرزا پیر محمد با سپاه باران عدد به دو منزلی اردوی میرزا ابابکر فرود آمدند. در آن اثنا، خیر رسید که امیر بسطام با غلبه تمام عازم تبریز است. بنا بر آن، میرزا ابابکر قاصدان به واسطه تأکید عهد و پیمان نزد شاه زادگان فرستاده به جانب آذربایجان معاودت نمود. ایشان به ایلچی ملتفت نگشته از عقب او ایلغار کردند. در حدود درگزین، آن دولشکر قیامت اثر در برابر هم صف آرای گشتند. بهادران جانبین دست به شمشیر و خنجر بردند. شمشیرهای الماسگون تارک بهادران می شکافت و تیرمرگ اثر چون پیک اجل به سوی جانها می شتافت.

#### نظم

زده خویشان را به صفهای جنگ	چو مردان پر دل شکاری خدنگ
زره را شده چشمه دریای خون	ز سر چشمه تیغ الماسگون

۱ - مط - سوق بلاخ - بولاغ، بولاق، بلاغ. به معنای چشمه است و ساوخ به معنای سرد.

۲ - مط، و يك حرم میرزا میران شاه را - یکی از معانی کوچ زوجه است (آنتد راج)

خنجر رخشنده در ظلمت گرد به سان چراغ می درخشید و مانند شعاع آتش از غبار دخان می تافت و سر سرفرازان دهر و گردن‌ان عصر را از تن می درود و نهال عمر اعدا از چمن ملک می برید و از خون بساط خاک را لاله گون و ارغوانی می کرد و گیمخت<sup>۱</sup> زمین را رنگ معصفری<sup>۲</sup> می داد و نسرین چرخ<sup>۳</sup> چون مرغابی در جویبار خون غوطه خورد و ماهی سپهر بر روی دریای خون شناور شد. آن روز از صبح تارواح، آتش قتال و جدال در غایت التهاب و اشتعال بود چنانچه چهار هزار سوار و پیاده از طرفین به قتل آمدند و بعد از آن که زاغ شبیه رنگ شب بر عارض سیم سیمای روز پر و بال بگسترده و غراب غروب چهره گیتی به قیرو قطران بیندود.

## نظم

شد زمانه چنان که در محشر	نامه عاصیان بود ز گناه
می نیارست شد ز ظلمت شب	از دل عاشقان سوی لب آه
شب تیره کاین شاه فرخنده چهر	فرود آمد از سبز خنک سپهر
گشادند گردان آهن لباس	دو صد دیده هم چون زره بهر پاس

علی الصباح هر دو سپاه به جوش و خروش آمدند.

## نظم

علمها کشیدند لشکر کشان      پدید آمد از روز محشر نشان  
در اثنای کارزار، میرزا ابابکر یا هفتصد سوار جرار بر قلب میرزا پیر محمد  
حمله نمود. شاهزاده تاب آن نیاورده به طرف اصفهان فرار نمود. سپاه میرزا ابابکر  
ایشان را تعاقب نموده جمیع کثیر را به قتل آوردند. میرزا ابابکر عمر تابان را

۱ - «پوست کهل و سافری اسب و حر است که به نوعی خاص دباغ کند و سپس دوپند که در دانه‌هایی است که در آن پوست می باشد و پوست ترنجیده و درهم کشنده را بپزینند» (برهان قاطع)  
۲ - معصفر رنگ سرخ و ثوب معصفر جامه رنگین (منتهی الارب) ۳ - یعنی نسر واقع و نسر طائر  
نام این دوساره در زبانهای اروپائی از همین کلمات مأخوذ است. نخستین را Vega و دومی را Altair گویند.

با پسر و برادر جهت آن که در جنگ سستی کرده بودند به راه عدم فرستاد. بنا بر آن، امیر حسین بر لاس فرار نموده خود را به اصفهان انداخت.

میرزا ابابکر به يك فرسخی شهر نزول نمود و بعد از سه روز با جنود عالم سوز به باغات در آمده جنگ انداخت و شهریان به ضرب تیر و سنگسار ایشان را از کوچه بند بیرون کردند. روز دیگر میرزا ابابکر با جمعی از سپاه سوار گشته به کوچه باغ در آمده دوهزار کس از مردمان شهر را از قهر به قتل آورد و سه نفر از معتبران را دستگیر کرده به اردو مراجعت نمود.

اصفهانیان از این جنگ ترسان و هراسان و دلپای ایشان چون باره شهر پاره پاره و خراب<sup>۱</sup> و لبها چون فندق خشک بی آب، اشک از دیدها چون زنده رود روان، بنا بر آن امان طلبیده قبول نمودند که آنچه از ساوخ بلاغ آورده اند باز دهند و خطبه و سکه به اسم میران شاه کنند. میرزا ابابکر قبول نکرده بار دیگر طرح جنگ انداخت. شهریان باغات را انداخته به قلعه متحصن شدند. میرزا عمر معلوم کرد که اولاد میرزا عمر شیخ طاقت مقاومت میرزا ابابکر ندارند، لاجرم احرام ملازمت شاهرخ پادشاه بسته روانه خراسان شد.

در آن اثنا خبر آمد که شیخ حاجی عراقی سلطانیه را محاصره کرده و امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام به تبریز مستولی گشته اند. شرح آمدن ایشان آن که چون شنیدند که میرزا ابابکر اصفهان را محاصره نموده فرصت غنیمت دانسته سپاه بسیار از اطراف آن دیار فراهم آورده کوچ بر کوچ به حوالی تبریز آمدند. امیر محمد دواتی<sup>۲</sup> که از قبل میرزا ابابکر حاکم آن شهر بود رسولان نزد امیر بسطام فرستاده از صلح سخن راند<sup>۳</sup>. امیر بسطام به این سخن التفات نکرده در بیستم شوال با سعادت و اقبال در تبریز نزول نمود و با مردم معاش پسندیده کرد. به

۱ - نو، باروهای شهر پاره و خراب ۲ - یا: دواتی - مط ص ۱۱۰، ۵۴: امیر شمس الدین محمد

دواتی ۳ - مط ص ۵۴: کسان پیش بسطام فرستاده صلح کرد و بسطام بیستم ..

واسطهٔ افساد مقصدان میان شیخ ابراهیم و امیر بسطام غبار نثار ارتفاع یافت. امیر شیخ ابراهیم برادران امیر بسطام را مقید ساخته. بنا بر آن، امیر مشارالیه متوجه سراب شده محمد دواتی و شیخ قصاب و خواجه شیخ محمد دمشقی و خواجه زین الدین قزوینی<sup>۱</sup> را با خود برده روانهٔ اردبیل گشت و محمد دواتی و خواجه شیخ محمد دمشقی از وی جدا شده نزد شیخ ابراهیم آمدند و همان روز مقید شدند. چسبون این خبر به میرزا ابابکر رسید با اصفهانیان صلح کرده متوجه تبریز گشت.<sup>۲</sup>

### گفتار در قضایائی که در خراسان واقع شده

#### و مخالفت کردن امیر سلیمان شاه باشاهرخ پادشاه

چون میرزا سلطان حسین از اردو فرار نمود. چنان که مذکور گشت. از آب آمویه عبور کرده در سلك مخصوصان میرزا خلیل سلطان منتظم گشت. به فرمودهٔ آن جناب یا جمعی امرا به کنار آب رفت تا از جانب پیر محمد جها تگیر که در آن اوان از کابل به بلخ آمده بود با خبر باشد. ناگاه آرزوی سلطنت کرده امیر تیمور خواجه و امیر خواجه یوسف را به قتل آورده با باقی امرا عهد و پیمان در میان نهاد و عنان عزیمت به صوب سمرقند منعطف گردانید و خلیل سلطان با جمعی بهادران وی را استقبال نمود. در هشتم محرم در نواحی کش به یلکدیگر رسیدند. پیش از ترتیب صفوف و استعمال رماح و سیوف، امیر الله داد و ارغون شاه و باقی امرای عالی جاه از وی روی گردان گشته به میرزا خلیل سلطان ملحق شدند. میرزا سلطان حسین راه گریز پیش گرفته در اند خود و شیرغان به امیر سلیمان شاه پیوست. بن الجانبین مصادقت و اتحاد واقع گشت. ناگاه میرزا پیر محمد بر سر ایشان

۱- مطابص ۳۰، به طرف سراو روت و محمد دواتی و شیخ قصاب و خواجه شیخ محمد کجچی و خواجه محمد دمشقی- پا: محمد دواتی و شیخ محمد قصاب دمشقی ۲- مطابص ۳۰، یا اصفهانیان کرگه آشتی کرده مراجعت نمود و به درگزین رسیده شیخ حاجی از در سلطانه برخاست و به طایم رفت و خبر آمدن سلطان احمد به تبریز تیز شد.

شبیخون آورده مشارالیهما بر سبیل فرار به هرات آمدند. حضرت شاهرخ پادشاه امیر سلیمان را صد هزار دینار کپکی عنایت نموده روانه خراسان گردانید. \*\* زیرا که در آن اوان میرزا میران شاه در کالپوش بود و میرزا سلطان حسین را به یسا رسانید.

چون این خیر به امیر سلیمان شاه رسید، آغاز مخالفت کرده پیغام فرستاد که اگر آن حضرت امیر شاه ملک را از هرات اخراج نماید و نوشیروان برلاس را به قتل رساند تابع می گردم. بنا بر آن، حضرت شاهرخ با خیل و سپاه علم عزیمت به جانب طوس برافراخت. امیر سلیمان شاه از خوف آن پادشاه عالی جاه در حصار کلات متحصن گردید. چون مو کب همایون به نزدیک رسید، امیر سلیمان شاه به طرف سمرقند گریخت. بنا بر آن، آن حضرت به جانب هرات معاودت نمود و میرزا الغبیک و امیر شاه ملک را به ضبط اندخود فرستاد.

### محاربه کردن میرزا پیر محمد و خلیل سلطان [و بعضی وقایع]

در آن اوان، که میرزا الغبیک و امیر شاه ملک در حدود اندخود و شبرغان بودند، میرزا پیر محمد امیر شاه ملک را طلب داشت و آن جناب به بلخ رفته به اتفاق به طرف سمرقند در حرکت آمدند. میرزا الغبیک نیز به ایشان ضم گشته در حوالی نسف \*\* تلاقی فریقین دست داد. خلیل سلطان با فوجی از دلاوران بر قلب سپاه میرزا پیر محمد حمله کرد و ایشان از هم فرو ریختند.

#### نظم

اگر چه بود کوه ثابت قدم      چو آید قیامت بریزد زهم

۱- مط. ص ۳۲، یرلیغ همایون از موقف جلال نفاذ یافت و امیر نوشیروان برلاس سلطان حسین را در بیرون [درب] عراق به قتل رسانید. میج : «در پس باغ زبیده» - حب: بیرون دروازه عراق. این باغ اکنون به فاصله یکمیل در مغرب هرات باقی است (رك، تعلیقات ج ۲ جزء ۳ مطلع- السعدین) ۲- نو، و بعضی امرای خراسان.



چوروی آورد سوی کس اژدها      بیاید بدو جای کردن رها  
 میرزا الغبیک و امیر شاه ملک چون دیدند که تیب از ترتیب افتاد، ناچار  
 به طرف هرات فرار نمودند. چون این خبر به سمع پادشاه بروبحر رسید، با سپاه  
 بهرام قهر متوجه ماوراءالنهر گشت. در اثنای راه میرزا الغبیک و امیر شاه ملک به  
 اردوی همایون پیوستند و کیفیت جنگ را مشروح گفتند. مقارن این حال ایلچیان  
 میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاه زاده به عرض رسانیدند که بنا بر آن که میرزا  
 پیر محمد بی تقریب<sup>۱</sup> از آب آمویه عبور نموده به مملکت ما تعرض کرد، ناچار  
 به دفع اوقیام نمودیم اکنون

مصراع: بر همان عهد و وفائیم که بستیم به دوست

شهریار عالی تبار سخنان شفقت آمیز گفته به جانب هرات معاودت نمود.  
 در اثنای این حال، امیر شاه ملک از امرا رنجیده روانه بلخ گردید و امیر  
 سید خواجه به اتفاق امیر عبدالصمد و طاهر و فاضل و پسران اوج قرا بهادر | شمس-  
 الدین و شیرعلی و مسلم<sup>۲</sup> [ آغاز مخالفت کرد. نماز شام<sup>۳</sup> روانه حجام شدند. همان  
 شب رایات عالیات در عقب ایشان به حرکت آمد. علی الصباح به ایشان رسیده  
 مخالفان چون حضرت شاهرخ را دیدند از اسب پیاده شده رخ بر بساط خنک نهاده  
 زبان به تضرع و نیاز گشادند. آن حضرت از غایت مروت رقم عقو بر جرایم آن  
 طایفه کشیده عنان مراجعت منعطف گردانید. سید خواجه با اتباع خویش در ملازمت  
 روان گشتند. شهریار عالی تبار از پل سالار از ایشان جدا شده پیشتر به شهر در آمد.  
 جمعی امرا که موافق امیر سید خواجه بودند گفتند که تخم جفا کاشتن و خرمن  
 وفا چشم داشتن و نهال خلاف نشانیدن و ثمره<sup>۴</sup> و فاجستن کار بی خردان است.

۱ - یاد بتقریب. ۲ - تکمیل از مطلع السعدین ص ۳۸ - سد نفر اول پسران امیر سید الدین  
 می باشد که در نسخه با نام آنها به صورتی منلوط آمده یعنی به صورت طاهر و فاضل ۳ - یاد بهام  
 شام روانه شام.

## نظم

ندانستی چو حنظل می نشاندی      کز آن جا نیشکر نتوان درودن  
 به استظهار اندک مایه تریاک      هلاک جان بود زهر آزمودن  
 بنا بر آن به طوس گریختند . حضرت شاهرخ پادشاه از عقب ایشان نهضت  
 نمود \*\* سید خواجه به جانب استرآباد توجه نمود . حضرت شاهرخ پادشاه  
 در سملقان نزول نمود . امیرشاه ملک از بلخ آمده منظور نظر گشت . میرزا عمر نیز  
 به درگاه رسید . آن حضرت با فوجی از دلاوران علم عزیمت به جانب استرآباد  
 برافراخت و از آن جا نیز سید خواجه با لشکر فراوان نمایان شد . پیرک پادشاه  
 در قلب و شمس الدین اوچ قرا در میمنه و امیر سید خواجه در میسره در میدان شتافتند .  
 شاهرخ پادشاه در برابر ایشان صف آرای گشت و از جوار نقار میرزا عمرو از برانقار .  
 میرزا الغ بیک بر مخالفان اسب تاختند .

## نظم

تکاور سوی دشمنان تاختند      بنای مخالف بر انداختند  
 ایشان نیز قدم مقابله و مقاتله در پیش نهادند .

## نظم

کمانها فکندند و شمشیر تیز      نهادند برهم ز روی ستیز  
 شد از چاک شمشیر تارک شکاف      چوپای شتر فرق مرد مصاف  
 و از قول ، امیر علی ترخان ، با فوج دلاوران قدم پیش نهاده جنگ صعب نمود و نسیم  
 فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الامن عندالله بر پرچم علم آن حضرت وزید .  
 پیرک پادشاه به صد حسرت و آه خود را به طرف خوارزم انداخت . سید خواجه  
 مغلوب و متکوب به صوب فارس شتافت . تمامت ولایت مازندران در تحت تصرف

۱- سملقان یا سمنگان ناحیه‌ای در مشرق جاجرم (معجم البلدان اراضی خلافت شرقیه)

۲- سورة آل عمران ۱۲۲

شاهرخ سلطان قرار گرفت و سیدعزالدین هزارجریبی برادر خود را به ملازمت فرستاد. آن حضرت مولانا جلال‌الدین لطف‌الله صدر را به رسم رسالت به ساری ارسال نمود و حکومت استراباد را به میرزا عمر تفویض کرده به جانب هرات معاودت فرمود.

### وقایع سنه تسع و ثمانمائه و محاربه میرزا عمر با شاهرخ پادشاه

چون میرزا عمر درمازندران به امر شاهرخ سلطان متمکن گردید، سپاهی به طرف ری فرستاده دو هزار خانه‌وار<sup>۱</sup> مغول را که با آغزوق میرزا ابوبکر بود کوچانیده به مازندران آورد و با سپاهی که ازدهای چرخ ازبیم خدنگ مار - شکشان کشف<sup>۲</sup> و ار سردسپر پنهان کند و شیر گردون پیش گرز گاوسر شان رو بام - صفت روی به گریز آورد عازم تسخیر خراسان گشت. \*\*

چون به طوس رسید، به دیدن شیخ محیی‌الدین<sup>۳</sup> رفت. گفت شیخا دعا کن تا خدا مرا بر شاهرخ ظفر دهد، شیخ جواب داد که من هرگز این دعا نکنم. زیرا که شاهرخ پادشاه عادل و خدا ترس است و توسفاک و بی باک<sup>۴</sup>. میرزا عمر از روی غضب گفت: مرا چون می بینی؟ شیخ گفت ترا مخلوقی می بینم بد قوت از همه کمتر و به جهل از همه بیشتر و به مرگ با همه برابر و در قیامت از همه کمتر. شاه زاده می خواست که شیخ را ایذا کند، باز اندیشه کرد که کاری عظیم در پیش دارم. اگر مرا فتح میسر شود، دانم که همت<sup>۵</sup> درویشان اثری ندارد و اگر مغلوب شوم از راستی چرا بر نجم و از پیش شیخ بیرون شد. مریدان گفتند اگر میرزا عمر غالب آید ما در خراسان

۱ - مط - نسخ: ده هزار ۲ - لاک پشت، سنک پشت، کاسه پشت.

۳ - تذ، شیخ محیی‌الدین الغزالی الطوسی - نو: شیخ فخرالدین

۴ - تذ: تو بی باک و متهور و نیز او ترا به جای پدر است.

۵ - تصحیح از «تذ» - نسخ: محبت

نمی توانیم بود. شیخ فرمود که اگر در خراسان نتوانیم بود در عراق باشیم.  
 امیر شاه ملک در ولایت طوس از توجه میرزا عمر خبردار گشته قاصدی هم‌عنان  
 برق و باد به صوب هرات فرستاد و شاهرخ را آگاه ساخت. لاجرم خسرو عالی مقام  
 با سپاه بهرام انتقام متوجه جام گشت و در روز شنبه نهم<sup>۱</sup> ذی‌قعدة، آن دولشکر قیامت  
 اثر مانند ابر بهاران، جوشان و خروشان، به یکدیگر رسیدند. از باد حمله بهادران  
 تیران پیکار افروختن گرفت. در حوالی مرغاب به دست ملازمان امیر مضراب  
 گرفتار شده زخمی در سر و بندی برپا به اردوی اعلی آوردند و آن حضرت از  
 غایت عاطفت عنایت فرمود. چون شاهزاده به تقویر رباط رسید وفات یافته<sup>۲</sup> در مزار  
 امام فخرالدین رازی<sup>۳</sup> دفن گردید.

### قضایائی که در دیار بکر واقع شده و لشکر کشیدن قراعثمان به جانب کردستان و محاربه نمودن با حکم و سلطان ماردین

در این سال، قراعثمان با سپاه ظفر قرین عازم ماردین گشت. در اثنای راه  
 کردستان را تاخته لُوای استیلا برافراشت. بنا بر آن، خوف تمام بر سلطان  
 ماردین<sup>\*\*</sup> مستولی گشته رسولان نزد سلطان حکم که فرمان فرمای دمشق و حلب  
 و حمص و حما و طرابلس و ملاطیه تا حدود دیورگی<sup>\*\*</sup> بود فرستاد و عروس مملکت  
 دیار بکر را به نظروی جلوه داد و به زبان اخلاص و دولت خواهی معروض داشت  
 که چون قراعثمان تر کمان که در دیار بکر لوای حکومت برافراشته غیری را به  
 چشم نمی آورد، به مجرد توجه بندگان نواب همایون مغلوب گشته گل زار ولایت  
 دیار بکر از خار طغیان تر کمانان بی‌سروسامان پاك می‌گردد و اگر به قلع بنیان

۱- پا، نوزدهم - مط ص ۵۱، روز دوشنبه تاسع ذی‌القعدة در حوالی بردویه جام ۲- مط.  
 ص ۵۳، روز بیست و پنجم ذی‌القعدة - تقویر رباط محلی بوده در یک منزل هرات (مجموعه در وقایع  
 سال ۸۰۹) - نو: تقویر رباط ۳- یعنی امام فخرالدین محمد بن عمر بن حسین معروف به امام  
 فخر رازی از فحول حکمای اسلام و صاحب تألیف فراوان (مسوفی در سال ۶۰۶ هـ در هرات)

امارت و به قمع اعوان<sup>۱</sup> شرارت او التقات نخواهند فرمود عن قریب بسوی فتنه و آشوب او به مشام اهل شام و دود صدور او به دماغ اهل آن حدود خواهد رسید. نقد این گفتار بر محک ضمیر آن سلطان عالی تبار تمام عیاد نمود و باعث دیگر آن که جمعی از اینالو<sup>۲</sup> و بیات از وی اعراض نموده و به طریق فرار به قرا عثمان پیوسته بودند و ایشان را طلب نموده بود ملتمس مبدول نیامده بنا بر آن لشکر فراوان جمع کرده با سپاهی که از غبار سم سمندشان آینه سپهر تیره می شد و از رؤیت اشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره می شد کوچ بر کوچ انجام ریز چون روز سنجین به حدود دیار بکر در آمده در ماردین نزول نمود و از غرایب احوال دو صورت روی نمود :

یکی آن که سلطان ماردین در این ولاخواست که به معسکر او توجه نماید. منجمی در غایت حذاقت با او بود. او را از آن عزیمت منع کرد و سلطان امتناع نموده سوار شد و در جواب منجم گفت که چون حکم<sup>۳</sup> را من دعوت نموده ام چگونه از او تخلف نمایم و تقاعد ورزم. آن منجم عنان سلطان گرفت که باز گرداند. حاجی فیاض که ملک الامرای سلطان بود بر منجم غضب کرد و گفت تو کیستی که عنان سلطان گیری و از امری که بدان جازم شده مانع گردی. منجم گفت من صلاح شما را در آن می دیدم، اکنون چون قبول نیفتاد عن قریب هلاک خود و سلطان حکم مشاهده خواهید کرد و آنچه او گفته بود به ظهور رسید.

دیگر آن که سلطان حکم، بعد از وصول سلطان ماردین و اجتماع امرای کردستان<sup>۴</sup> و دیار بکر، در هنگام سواری از روی تفأل بچولی که در دست داشت چنان بر زبان راند که این بچول را بر روی طبل باز می اندازم، اگر چکه و بکه و آنچه و دوخان<sup>\*\*</sup> آید ظفر مار است و اگر انبا، ظفر از آن قرا عثمان بیک خواهد بود.

۱- نو، عنوان ۲- پاه اینالو

۳- بك ح ۱ ص ۵۹ - پاه حکم - نو: حکم و گاهی حکم

۴- منظور از کردستان در این جا منطقه کرد نشین شمال عراق و شرف ترکیه کنونی است

چون بچول را انداخت انبا آمد.

### نظم

هر آن فالی که از بازیچه برخاست  
چواختر می گذشت آن فال شدراست  
با وجود آن تغال متنبه نشد و از توجه به جانب حرب متقاعد نگشت. زیرا که  
به بازوی خود به غایت مغرور بود که در مجلس بهادران دوران وشجاعان زمان دم از  
دلاوری می زد و می گفت که کاشکی قرا یوسف تر کمان و قرا عثمان و ناصرالدین  
ذوالقدر در یک محل اجتماع کرده بامن جنگ می کردند و دست برد مرا مشاهده  
می نمودند.

قرا عثمان خواست که در دامن قراجه داغ [به محلی مستحکم] که آن را  
اخمه تاش گویند پشت دهد. آخر الامر امر را مانع گشته پناه به حصار حمیداً برد  
و سلطان چکم به اتفاق سلطان ماردین و سرداران کردستان با بعضی از امرای دیار  
بکر باهفت هزار غلام تر کش بند که از آن جمله پنج هزار غرق آهن بودند رسید  
و تفنگ و توپ بسیار همراه داشت و قبل از این تفنگ نبود.

سبب پیدا شدن تفنگ آن که در بلاد فرنگ، در الکاء فرانسه، راهبی فری-  
بدره نام مرض جرب پیدا کرده هر چند معالجه می کردند فایده بر آن مترتب  
نمی شد. در آن اوان، درویشی نزد وی آمده گفت اگر خواهی که از این علت  
نجات یابی از خاک شوره باید گرفت و با گوگرد و زغال منضم ساخته درهاون صلابه  
سازند و آن را در آتش انداخته خود را در آن بخار گرفت که باعث ازاله این  
مرض است. چون فری بدره این را به عمل آورد و در حضور جمعی کشیشان چون  
بر بالای آتش ریختند شعله ای از او فهم شد. گفتند از این اسلحه جنگ ترتیب  
می توان داد. باروت را نزد پادشاه بردند. وی باروت را شقه نی کرده آتش زدند،  
نی را بشکافت. به عوض نی از آهن ساختند آن را نیز بشکافت. پاره ای از گوگرد

تخفیف دادند مدعا حاصل شد و بعد از آن بتدریج توپ و بادلیج<sup>۱</sup> نیز پیدا شد.\*\*\*  
 قراعثمان با مردم اندک در برابر ایشان صف آرای گردید، چون ابراهیم بیک  
 ولد قراعثمان به بهادری مشهور بود وصیت شجاعت او در اطراف مذکور بود و تربیت  
 عظیم از صاحب قران امیر تیمور گورکان یافته بود، چکم احوال او را از بیان  
 اوغلی که نوکر قدیم سلطان ماردین بود و دیگر ملازم ابراهیم بیک شده بود باز  
 از وی فرار کرده به سلطان چکم پیوسته نشانهای ابراهیم بیک و محل اقامت او را  
 پرسید تا دست بردی نماید، قراعثمان او را در میسر تعیین نموده بود. به صلاح  
 نیک خواهان چنان دید که چون لشکر دشمن گران و اسباب ایشان فراوان است  
 وی را بخود نزدیک سازد. به احضار او اشارت فرمود و ابراهیم بیک با سی نفر از  
 نوکران خاصه از آن موقف روی به جانب پدر بزرگوار آورد و در طی مسافت بیان  
 اوغلی او را به چکم نمود. چکم با جمیع بهادران خود بر اسب سیاه ایغر<sup>۲</sup> با درفتار  
 سوار شده عنان بجانب ابراهیم بیک منصرف داشت. او نیز با معدودی چند که همراه  
 بودند روی به مدافعه و مقابله آورد و جنگ عظیم به وقوع انجامید. سلطان چکم  
 به نیزه افعی اندام ابراهیم بیک را از پشت زین به روی زمین انداخت.

## بیت

اجل بر سر نیزه آب دار      چو زهری نهفته به دندان مار

وقالب شریفش را از سلطان روح پرداخت.

از مشاهده این حال آتش در نهاد قراعثمان افتاد. به اتفاق نوکران ابراهیم

بیک بدیشان حمله نمود. قراعثمان تیری به حلقوم چکم زد و نوکر ابراهیم بیک نیز

تیری بر میان دو ابروی وی زده چکم را از مرکب عزت برخاک مذلت انداختند

و تنش را از بارسسبک ساختند و بر سر نیزه کردند و اسب او گریخته رو به لشکر

آورد.

بعد از آن، امرای کردستان و سلطان مازدین از مشاهده این حال بیک بار روی به انزلی آوردند. قراعثمان با قوچی ترکمانان ایشان را تعاقب نموده سلطان مازدین و حاجی فیاض را به دلالت تیغ دودم به سرحد عدم رسانید و علم عزیمت به جانب مازدین برافراخت. مردمان آن دیار داماد سلطان مازدین را به سلطنت برداشته در مقام عناد و استکبار بودند. بنا بر آن، قراعثمان ترك محاصره کرده روانه رها\*\* گردید و جبراً و قهراً قلعه آن جا را گرفته [به یغمور بیک تفویض نموده به جانب آمد] معاودت نمود.

### تفتار در احوال میرزا قرایوسف ترکمان و مسئولی شدن او بر بلاد آذربایجان

در آن اوان که قرا یوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر، از خوف حسام خون آشام صاحب قران امیر تیمور گورکان پناه به سلطان فرج والی مصر و شام بردند، آن حضرت پیغام داد که اگر سلطان در محبت ما صادق است باید که قرا یوسف را به قتل آورد و سلطان احمد را گرفته به درگاه عالم پناه فرستد. بنا بر فرمان، هر دو در برجی از بروج دمشق<sup>۳</sup> مقید شدند. پیر عمر که از جمله ملازمان وفادار قرایوسف بود، از مر سقائی معاش ایشان به هم می رسانید.

در این اثنا معروض حاکم دمشق گردانیدند که منکوحه قرا یوسف لعلی گرانبها همراه دارد. بنا بر آن طلب نمودند. او به یکی از محرمان گفت اگر مرا در شکنجه هلاک کنند آن لعل را در میان موی پنهان کرده ام تسلیم قرا یوسف کنید.

۱- نسخ: پسر - این شخص شهاب الدین نام داشت و برادر زاده و داماد سلطان مقتول بود (صحائف الاخبار منجم باشی ج ۲ ص ۵۷۷ و تاریخ دیار بکر به ص ۶۷ ج ۱)

۲- یا: به جانب آذربایجان (ظ ارزنجان) - یغمور بیک «ابن عم» عثمان بود و در جنگ باچکم «آثار جلالت از او به ظهور رسیده بود (دیار بکر به ص ۶۶)

۳- حب: هر یک در برخی



قرا یوسف گشت،

از آن جانب قرا یوسف نیز امرای تر کمان را جمع کرده با ایشان گفت که ما را بر نهج آبا و اجداد خود سلوک باید نمود: تا بستان به بیلاق آلاطاق رویم و زمستان به قشلاق دیار بکر و کنار فرات بشتابیم. ما را با جنود جغتای مخاصمت کردن مصلحت نیست. مردمان تر کمان گفتند اگر امرائی که صاحب قران در آذربایجان گذاشته بود در قید حیات می بودند ما با ایشان جنگ نمی کردیم. چون میرزا ابابکر ایشان را کشته و جمعی اراذل را تربیت کرده از ایشان اصلا باکی نیست. قرا یوسف از سخنان امرای تر کمان مسرور گشته با مردان کار دیده گزیده و دلیران نبرد آزموده که از بیم خدنگ و هم رفتارشان عقاب از اوج گردون هزیمت شدی و از مهابت نیزه اژدها پیکرشان شیر بیشه را خالی گذاشتی

نظم

کمان سختی<sup>۱</sup> اگر گیرند پیش حمله دشمن

سبک دستی اگر جویند پیش مردم اعدا

به زخم تیر بستانند نور از دیده دشمن

به نوک نیزه بکشایند آب از چشم نا بینا

متوجه میدان قتال گردیده در برابر میرزا ابابکر صف آرای گشت. در آن

اثنای میرزا ابابکر چون شیرزیان و پیردمان بر سپاه قرا یوسف تر کمان حمله نمود.

ایشان چون سد سکندر و قلعه خیرایستاده از مقر خود نجنبیدند.

نظم

ستادند گردان آهن کلاه چو سد سکندر در آن رزمگاه

ز بسیاری خصمشان باک نه ز بسیار بودن هوسناک نه

در آن اثنای قرا یوسف تر کمان، تنها از غایت تهور و بی باکی، به واسطه

چستی و چالاکی، در میان صف سپاه جغتای در آمد و از پیادگان جنود میرزا ابا بکر شش نفر از جوانب دروی آویختند. قرا یوسف مهمیز بر باره تند و تیز زده از میان ایشان به سلامت بیرون آمده به قشون خود ملحق شد. بعد از آن آتش حرب فت.

## نظم

چنان آتش جنگ بالا گرفت      کزان شعله در چرخ والا گرفت  
سپاه قرا یوسف تر کمان با ستمز از<sup>۱</sup> (؟) مردمان کاردان نیز به کوشش آمده  
به زخم شمشیر و خنجر فضای صحرا را نمونه جیحون ساختند. چون بساط آسمان  
و بسیط زمین سیاهی<sup>۲</sup> قیر پذیرفت و عرصه عالم جولان گاه سپاه زنگ شد و جیش  
حبش از پشت کوره خاک روی بر افلاک نهاد و صحن زبرجدی به انوار و ازهار  
سیارات زینت و بها گرفت و سپهر فیروزه قام به لالی ثوابت زیب و آرایش یافت.

## نظم

انجم چو زر جعفری بر گنبد نیلوفری  
چون دسته گل مشتری چون نقطه سیمین سه<sup>۳</sup>  
از جانب مشرق شفق چون لاله بر سیمین طبق  
کو کب به گردش چون عرق بر عارض معشوق ما  
تیره شبی کز هاویه دادی نشان هر زاویه  
چون قطره ها از راویه افتد<sup>۴</sup> کواکب از سما  
هر دو گروه از جنگ به ستوه آمده در برابر هم نزول نمودند و شب از  
طرفین پاس داشتند .

۱- شاید؛ باسیهزار (= سی هزار)      ۲- یا؛ سیاه - نو؛ هیأت

۳- ستاره بسیار کوچکی که قدرت دید چشم را قداما با دیدن آن می آزمودند این ستاره جزو صورت  
دب اکبر است و اروپائیان بدان Alcor گویند      ۴- نسخ؛ راویه بیند. اشعار سست است.

نظم

همان شب که از نخل این طرفه باغ      پیرید طوطی و بنشست زاغ  
 بکشتند شب زنده داران چراغ      برون رفت سودای خواب از دماغ  
 گردان هر دولشکر و دلوران هر دو کشور چون دو کوه پولاد در برابر هم ایستادند.

نظم

میان دو دیوار آهن بنا      یکی کوچه پندار شهر فنا  
 و جنود جغتای حملات متواتر کرده چند بار صف ترکمانان را برهم زدند.  
 قرایوسف میرزا ابابکر را به جنگ طلب نموده گفت به واسطه عداوت ما مردم بسیار  
 تلف شدند. شرط دلاوری و بهادری آن است که ما هر دو به جنگ در آئیم.

نظم

بکوشیم هر دو به تیغ و سنان      نیچیم از کار میدان عنان  
 ببینیم تا آسمان بلند      که را گردن آرد به خم کند  
 خوف تمام بر ضمیر میرزا ابابکر استیلا یافته اصلا از جای خود حرکت  
 نمود. بعد از ستیز و آویز، آن دو طایفه فتنه انگیز به اردوی خود مراجعت  
 نمودند. میرزا ابابکر قرار نگرفته فرار نمود. گرد ادبار بر رخسار شاهزاده نیکو  
 تبار نشست و به آب حسرت و ندامت دست از ملک و مال شست. اکثر سپاهش به  
 آب ارس غرق شدند و از کثرت اموال که به دست جیش ظفر شعار رسید ایشان را  
 تعاقب نمودند. میرزا ابابکر خود را با معدودی چند به تبریز انداخته دست به اموال  
 رعایا دراز نمود. شیخ قصاب در صحرا آتش بسیار افروخته مردمان میرزا ابابکر  
 پنداشتند که سپاه قرایوسف است که نزدیک رسیده و از غایت خوف خون در مجاری  
 عروق او بسته شد و از فرط هیبت مغز در تجاویف عظام و کله او گداخت. گفتمی  
 خیال سنان خون ریز قرایوسف ترکمان را به خواب دیده است یا شرار حسام آب.

دارش به یاد آورده شهر را انداخته فرار نمود<sup>۱</sup> و قرایوسف تر کمان ، کامکار و کامران متوجه نخجوان گردید.

در آن اوان خواجه سیدی محمد کججی\*\* به درگاه قرایوسف رسید. قرایوسف از بارگاه بیرون آمده شیخ را در آغوش گرفت و از احوال تبریز استفسار نمود. شیخ وی را به جانب تبریز تحریک نمود. قرایوسف در جواب گفت از صاحب قران امیر تیمور گورکان اولاد فر اوان مانده اند. من عهد کردم که با ایشان نزاع نکنم. این جنگ از جانب میرزا ابابکر واقع شده است. مرا با سلطنت کاری نیست. خواجه سیدی محمد به حسن تقریر و کلمات دل پذیر نوعی نمود که قرایوسف جمعی را به حراست تبریز فرستاد. آن خسرو سعادت مند در مرند قشلاق نمود. در آن اثناء، امیر بسطام جاگیرلو به درگاه شتافنه منصب امیرالامرائی یافت.

### گفتار در احوال سلطان احمد جلایر و مستولی (شدن) او بر عراق<sup>۲</sup>

بعد از فرار قرایوسف تر کمان ، سلطان احمد جلایر را در مصر اعتباری نماند. به طریق درویشان دراعه در دوش و نمود پوش به الم تمام متوجه شام گردیده از راه دیار بکر به حله شتافت و [رنود و او باش به نزد آن بدمعاش<sup>۴</sup>] آغاز تردد کردند و آوازه وصول او در عراق عرب شایع گردید. چندان اراجیف در بغداد اشتهار یافت که دولت خواجه ایناق که والی آن بلده بود. بغداد را انداخته [نزد میرزا عمر رفت]<sup>۵</sup>.

سلطان احمد در شب به بغداد آمده آن بلده را محافظت نمود.<sup>۶</sup> بعد از چند

۱ - مطص ۵۶ ، «شیخ قصاب در صحرا آتش بسیار برافروخت و میرزا به گمان آمدن ترکمان کوچ کرد و شیخ قصاب تا سعیدآباد آمد و میرزا ابابکر به قلعه سلطانیه رفته قلعه را محکم کرد و آن زمستان

در ملکی گذرانید.» ۲ - یا ، اویان ۳ - عنوان فقط در نسخه نو

۴ - یا ، رنود و او باش تبریزیان بدمعاش ۵ - یا : بندر رفت میرزا عمرو

۶ - سه شنبه بیست و ششم محرم سال ۸۰۹ (مجمل)

گاه استماع نمود که شیخ ابراهیم والی شروان با سپاه فراوان بر تبریز مستولی گشته است. احشام تراکمه و کرد را جمع آورده علم عزیمت به جانب تبریز برافراخته شیخ ابراهیم به واسطه خوف و بیم شهر را انداخته روانه شروان گردید. بعد از چند روز سلطان احمد با جنود ستاره عدد در دولتخانه تبریز نزول نموده قاضی عمادالدین به ملازمت رسید. سلطان گفت چرا قلعه النجق را به سخن میرزا عمر ویران کردی؟ قاضی در جواب فرمود که چون مخالفان بر بلاد آذربایجان مستولی گشتند و آن موضع حصین بود نخواستم که پناه ایشان باشد. اکنون که مملکت موردوثی به تصرف سلطان درآمد اگر فرمان کنند به دو روز معمر گردانم. سلطان را این سخن موافق مزاج افتاده قاضی را به عمارت قلعه فرستاد و پیوسته به استماع نغمات دل آویز و ترنمات شورانگیز به کبوتر بازی و صحبت مردان مشغول می بود. بدین جهت شیخ علی اویرات<sup>۱</sup> و امیر علی عرب مکتوبات به جانب میرزا ابابکر فرستادند و او را به آمدن تبریز تحریک و ترغیب نمودند. شیخ حاجبی که از قبل سلطان احمد به محاصره قلعه سلطانیه اشتغال داشت مکتوبات را گرفته به سلطان فرستاد و سلطان ایشان را مقید ساخته روانه بغداد گردید. میرزا ابابکر بعد از چند روز به تبریز رسید. بعد از جنگ قرایوسف رفت چنان که مذکور گشت.

### گفتار در قضایائی که در بلاد فارس واقع شده

در این سال، میرزا اسکندر چون خبر [وفات] امیرایتکو والی کرمان را شنید، لشکر بسیار و حشم بی شمار جمع آورده علم عزیمت به جانب دارالامان کرمان برافراخت. بر موضع کوبنجان مستولی گردیده به جانب دیار خود مراجعت نمود. در آن اثنا، میرزا پیر محمد وی را گرفته روانه خراسان ساخت.

خدمتش<sup>۱</sup> در چهارده طبرس گریخته خود را به اصفهان انداخت. میرزا رستم به اتفاق او متوجه شیراز شد. میرزا پیرمحمد کسان فرستاد تا از بند امیر تادامن قلعه ماران گذرهای رودخانه را محافظت نمایند. در آن اثنا میرزا اسکندر با سپاه جوشن ور، در مشهدمادر سلیمان، با مخالفان که سردار ایشان تمور خواجه بود جنگ کرده غالب آمد. از تنگ فاروق گذشته در قصبه کناره نزول نمود. میرزا پیرمحمد در شهر متحصن شد. میرزا رستم با خیل وحشم به دروازه سلم<sup>\*\*</sup> فرود آمد. بعد از چهل روز گرمسیرات را غارت کرده روانه اصفهان گردید.

### وقایع متنوعه

اندر این سال، میرزا ابابکر بر قلعه شهریار مستولی شده حاکم آن دیار امیر بیان قوچین<sup>۲</sup> را به قتل آورد.

\* در این سال، از پیش امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جاندار که به دفع فتنه ملک صالح پسر ملک اسمعیل و [محمد] اسپهبد غوری - که در زمان ملوک کورت حکومت غور تعلق به او و اجداد او داشت - پیش از این به آن سرزمین رفته بودند قاصدی آمده عرضه داشت که امرای گویند اعدا در غایت کثرت اند و بنا بر رعایت حزم و احتیاط نزدیک ایشان نرفتیم. به هر چه اشارت شود بدان عمل رود. آن حضرت<sup>۳</sup> امیر سیدی احمد ترخان را با امیر فرمان شیخ با لشکرها به مدد ایشان روان فرمود و امرای به یکدیگر پیوسته بر سر یانگی رفتند. محمد اسپهبد گریخت و ملک صالح گرفتار گشت<sup>۴</sup>. سپاه منصور با غنائیم نامحصور مراجعت نمود. فرمود که خدمتش را به یاسا رسانیدند.\*

۱ - اصطلاحی در نزد مورخین قرن نهم به جای ضمیر وی و گاهی هم «حضرتش» ۲ - مط. معج - نسخ: امیر بابا \* تا ستاره بعد فقط در نسخه پا. ۳ - یعنی شاهرخ ۴ - مط. ص ۵۲: صالح - معج: ملک مصلح بن ملک اسماعیل گرفتار شد... ملک مصلح را به هرات آوردند و در درب میدان مصلوب گشت.

### متوفیات

میرزا پیرمحمد بن میرزا جهانگیر بن صاحب قران امیر تیمور گورکان. در این سال پیرعلی تاز روز چهارشنبه چهاردهم<sup>۱</sup> ماه رمضان چون بلای ناگهان بر سر میرزا پیرمحمد ریخته او را با جمعی از خواص شربت فنا نوشانید. مدت سلطنتش سه سال بود. مملکتش غزنین و کابل.

میرزا عمر بن میرزا میران شاه بن امیر تیمور گورکان در این سال کشته شد چنانکه مذکور گشت. مدت سلطنتش دو سال.

### قضایای سنهٔ هشتم و شانزده

در این سال، پادشاه دوست نواز دشمن گداز، جهت انتقام میرزا پیرمحمد عازم جنگ علی تاز گشت. چون منزل دو که<sup>۲</sup> را به یمن مقدم شریف مزین گردانید، خبر فرار پیرعلی تاز به سمع اشرف اعلی رسید. آن حضرت امیرسید احمد و امیر یادگار شاه و امیرنوشیروان و امیر حسن صوفی ترخان و امیر چهارشنبه و امیر جهان ملک را با فوجی از بهادران بهرام صولت به تکامیشی آن کافر نعمت ارسال فرمود. امرا وی را مغلوب ساخته و احوال و ائقال او را متصرف شدند.

چون حوالی بلخ مضرب خیم جنود ظفر نشان گردید، امرا مظفر و منصور باغنائیم نامحصور به اردوی همایون ملحق شدند. حضرت شاهرخ قلعهٔ هندوان را که از اوایل جلوس صاحب قران تا این زمان ویران بود به حال عمارت باز آورد و حکومت آن دیار را به میرزا قیدو ولد میرزا پیرمحمد عنایت نمود.

۱ - مط. مع. - نسخ : دهم - این پیرعلی تاز همه کارهٔ پیرمحمد بود و چون پیرمحمد دائمست و مخمور بود پیرعلی تاز به قصد تحصیل استقلال او را کشت (حبیب السیرج ۳ ص ۵۶۴)

۲ - مط. مع. - یا، خواجه احمد دوکه - نو، خواجه دوکه

در آن اثنا خبر رسید که پیر علی تاز در یکه‌النک<sup>۱</sup> نشسته است. آن حضرت امیر مضراب و امیر توکل بر لاس و شیخ لقمان بر لاس را با سپاه بی‌قیاس به دفع وی ارسال نمود و به نفس نفیس به جانب هرات مراجعت نمود. امرا با پیر علی تاز جنگ کرده غالب آمدند. خدمتش به عقبه هندو کش متحصن گردید. امرا به جانب هرات معاودت نمودند.

\* در این سال، میرزا پیر محمد با سپاه فراوان و گروه بی‌پایان علم عزیمت به جانب اصفهان بر افراخت. میرزا رستم که در آن اوان در گندمان بود، از روی عجب گفت که کاروانیان شیراز برای ما تبرکات می‌آورند. به استقبال شتافته دره وضع فلان<sup>۲</sup> از جانبین صف‌آرای گردیدند. میرزا رستم و قاضی احمد صاعدی در قلب قرار گرفتند و میرزا اسکندر در میسره توقف نمود و از آن جانب میرزا پیر محمد به اتفاق ابو سعید بر لاس و شیخ محمد جوان و صدیق در قول توقف نمودند و در یمین امیر چلبان شاه بر لاس را بازداشت و خواجه حسن سربندی را به ضبط یسار مقرر گردانید. میرزا رستم با فوجی از بهادران صف‌شکن بر سپاه فارس حمله کرد.

## نظم

به يك بار سوزن بر انداختند      سوی قلب گاه سپه تاختند  
نبرد آزمایان به صد فروهنگ      فتادند بر هم چو شیر و پلنگ

بعد از ستیز و آویز نسیم ربانی بر پرچم علم میرزا پیر محمد وزید. میرزا رستم و میرزا اسکندر شکست فاحش یافته به جانب خراسان فرار نمودند. میرزا پیر محمد حکومت اصفهان را [به فرزند خود میرزا عمر شیخ<sup>۳</sup>] داده خود به جانب شیراز معاودت نمود.\*

۱ - مط . ص ۶۵ - نسخ: اولنک \* تا ستاره بعد فقط در نو

۲ - در مطلع السعدین هم اسم این نقطه نیامده است.

۳ - تکمیل از مطلع السعدین ص ۶۶



## گفتار در محاربه نمودن میرزا ابابکر و میرزا امیران شاه و قرایوسف ترکمان<sup>۱</sup>

در این سال، میرزا ابابکر استماع نمود که قرایوسف ترکمان از آذربایجان متوجه سلطانیه است. درویش قوشچی را با دوست سوار در سلطانیه گذاشته متوجه دماوند گردید و قرایوسف ترکمان با جمعی بهادران به سلطانیه آمده رعایای آن بلده را کوچانیده به آذربایجان فرستاد.

در آن اثنا، سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین شاه شجاع که دختر زاده سلطان اويس\*\* بود بخدمت آمد. چون میرزا ابابکر استماع نمود که قرایوسف متوجه تبریز است به سلطانیه آمده از آن جا روانه اردبیل گشت. آن بلاد را نیز غارت کرده و مراغه را نیز تالان کرده بعد از تهی اموال در چهچمال قشلاق نمود. در اوایل بهار و استوای لیل و نهار، خبر آمد که امرای جاوونی قربان؛ نوروز و عبدالرحمن با پنج هزار سوار از طرف سمرقند از راه خوارزم به استرآباد آمدند<sup>۲</sup> کسان فرستاده ایشان را طلب نموده امرای در حدود در جزین به اردوی ظفر قرین ملحق شدند. با باحاجی از قلعه گاورود با سپاه نامعدود به اردوی ظفر ورود ملحق گردید. میرزا ابابکر به وجود ایشان مستظهر گشته کوچ بر کوچ، لجام ریز، چون روز رستخیز متوجه تبریز شد.

از آن جانب قرایوسف ترکمان، کامکار و کامران، باغلبه تمام در شانزدهم ذی قعدة در شب غازان نزول نمود و گردا گرد اردوی خود را خندق برید. امرای عراق را طلب کرده گفت من از قبیله ترکمانم. بیلاق من آلاطاق است و قشلاق دیار بکر و ساحل فرات و امور سلطنت با ما نسبت ندارد و اکنون میرزا ابابکر

۱ - عنوان در نسخه نو نیامده ۲ - یاه جانی قربان و نوروز - نو: جانی و قربانی - میج

آمدن نوروز و عبدالرحمن و ظاهر و امرای جاوونی قربان - معط: جاوونی قربانی

متوجه میدان قتال وجدال است و حقوق نعم وی در ذمت شما بسیار. اگر به جانب او روید اصلاً به خاطر من گران نمی آید. امرای عراق<sup>۱</sup> به اتفاق سر بر زمین خدمت نهاده گفتند که در دفع دشمنان این دودمان منطقه متابعت بر میان جان بندیم و معاندان این دولت را به ضرب شمشیر آب دار منهزم سازیم

نظم

بکوشیم و چابک عنانی کنیم  
لباس حیات از زتن بر کشیم  
همه در رخت جان فشانی کنیم  
از آن به که از داوری سر کشیم  
چون قرایوسف گفتار و کردار امرای عراق - را موافق یافت ، بنا بر آن همه را به انعامات و مرسومات امیدوار گردانیده هر یک را به مکرمت جمیل و موهبت جزیل سرافراز ساخت. بعد از آن با بیست هزار سوار و پیاده به استقبال شاهزاده آمدند. در بیست و چهارم ذی قعدة سنه مذکور در سرد رود<sup>۲</sup> تقارب جانین به تلافی انجامید. قرایوسف به کمیت کوه پیکر

نظم

پلنگ هیأت و غرغاو یال و کوه سرین  
عقاب طلعت و عنقا شکوه و طوطی پسر  
به گاه کینه هوا در دو پای او مدغم  
به روز حمله صبا در دو دست او مضمر  
به وقت جلوه گری چون تذرو خوش رفتار  
به روز راهبری چون کلاغ حیلت گر  
خسروش نای<sup>۳</sup> شنیدی ز روم تا کابل  
[ نشان مور ]<sup>۴</sup> بدیدی ز هند تا ششقر

۱ - پاه امرای ترکمان ۲ - عط. پاه سرود - فوه سرده رود

۳ - تصحیح قیاسی - پاه تایشنیدی - فوه در بشنیدی.

۴ - ضا - نسخ، مثال موی

سوار گشته برانقار و جوانقار سپاه را به امرای عالی تبار و بهادران شیرشکار مثل امیر بسطام جاگیر و برادرانش منصور و معصوم و پسرش اخی فرج و حسین بیک سعدلو و برادرش پیرمحمد و پیرعمر و پیرزاد بیک و برادرش یادگار شاه و جالیق و علیکه و پیرعلی سلدوز و تیزک و جلال الدین خلیفه بافوج بهادران آهن - خای بر سپاه جغتای حمله آورده جمعی را مجروح و بی روح گردانیدند. میرزا ابابکر چون دست برد(ی) چنان مشاهده نمود، با گروه شجاعان بر سپاه تر کمان اسب انداخت.

بجنید با خیل انجم اساس	اساسی کزو کرد گردون هراس
به يك بار بر دشمنان ریختند	زمین و فلک در هم آمیختند <sup>۱</sup>
ز تیغ درخشنده شیرین و چست	نشانند الماس و یاقوت دست
ز بس خون که تیرک زد از فرق و تن	سهیل فلک شد عقیق یمن

از صدمت صولت جنود نصرت بزرگ، تیزک راه فرار پیش گرفت. میرزا ابابکر وی را تعاقب نموده به قتل آورد و سراو را بر سر نیزه تعبیه کرده مراجعت نمود.<sup>۲</sup> قرایوسف، بنا بر تصور آن میرزا ابابکر به قول حمله خواهد کرد، از آن جا بیرون آمده به قشون دیگر پیوست به اراده آن که اگر قلب را به مدد احتیاج شود از روی بصیرت مساعدت نماید. در این اثنا، امیر بسطام و سایر امرای عظام شمشیر کین از نیام آخته بر جوانقار و برانقار میرزا ابابکر حمله کردند. مردمان جانی قربانی تاب آن حمله نیاورده منهزم گشتند و جمعی از بهادران تر کمان متوجه قلب شدند و با حاجی بیک گاورودی که در پیش قول بود، با گروهی به مدافعت و ممانعت در آمدند و جنود تر کمانان به ضرب شمشیر بران و سنان

۱- مصراعهای ۷۰۶، ۵۰۴ در نسخه پانویست ۲- روضات الجنان ص ۷۴ (به اختصار) : جلال الدین دیزک را از پشت زمین بر زمین انداخت. لشکر قرایوسف را که پیش آمده بودند منهزم ساخت. بیک و برادرش یادگار شاه را که از امراء بزرگ قرایوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان نکشید تا وقتی که سر بیک بر سر نیزه نکرد. (رک. ایضا: حبیب السیر: ۳ جزء ۳)

جانستان فوجی از لشکر بابا حاجی بیک را به خاک مذلت انداختند. چون از قلب کسی به مدد نرسید، بنا بر آن بابا حاجی بیک شکست خورده به قول پیوست و امیر بسطام و سایر امرای بهرام انتقام مقابل خود را رانده از قفای قلب در آمدند. بنا بر آن [قلب] سپاه که محل اقامت میرزا میران شاه بود از ترتیب افتاد. در آن اثناء، غلام امیر موسی دو کر<sup>۲</sup> نا دانسته میرزا میران شاه را به قتل آورد.

میرزا ابا بکر بعد از [سه] ساعت<sup>۳</sup> از عقب تیزک باز گشته با سیصد کس به رزمگاه رسید و از حشر خود اثر ندید. هم عنان یأس و حرمان از عقب گریختگان روان شد. از غایت خوف چون باد و برق می شتافت و به سان چرخ تیز گرد کره<sup>۴</sup> خاک می پیمود و شهاب کردار بر روی هوا به تعجیل می گذشت و ابر-مانند با گردون گردان همسایه می شد.

قرایوسف فرمود تا وی را تعاقب نکنند و اموال بسیار به دست جنود تر کمان در آمد. از آن جمله هزار پوستین سمور بود. تر کمانان نادانسته به بهسای اندک فروختند. قرایوسف به غنائم هیچ کس طمع ننمود و متعلقان میرزا میران شاه را به حرم سرای خود فرستاد.

و غلامی که میرزا میران شاه را کشته بود فرمود تا او را به قتل آوردند و بدن میرزا میران شاه را در سرخاب دفن کردند. بعد از مدتی شمس الدین غوری<sup>۴</sup> به صورت درویشان بر آمده استخوان میرزا میران شاه را به ماوراءالنهر رسانیده در بلد کش مدفون نمود.

قرایوسف هر کس را که در جنگگاه<sup>۵</sup> گرفتار شده بود، او را مؤنت و آذوقه راه داده رخصت انصراف ارزانی فرمود و خاطر به پادشاهی قرار داده علم عزیمت

۱- پا: بیت - نو: تیب ۲- پا: موسی . (در خصوص طایفه دگر و روابط آنان با آق قویونلوها رجوع شود به تاریخ دیار بکر به ج ۱ ص ۴۲) ۳- تکمیل از روضة الصفا ج ۶ ص ۱۹۷ و روضات الجنان حافظ کربلائی حسین. ۴- مط: شمس غوری- پا: شمس الدین غوری

۵- نو: جنگگاه- به معنای میدان نبرد و آوردگاه

به ییلاق آلاطاق بر افراخت و امیر بسطام را که از او در جنگاه کارهای مردانه صدور یافته بود تربیت عظیم فرمود و رسولان سخن دان با تحف و هدایای فراوان به سلطان احمد جلایر فرستاد. سلطان ایشان را رعایت بیشتر نموده جهت پیر بوداق و قرایوسف اسباب پادشاهی فرستاد. قرایوسف پیر بوداق را به سلطنت برداشته سکه و خطبه به اسم او مزین گردانید و در احکام چنین فرمود نبشتن: پیر بوداق خان یرلیغدن ابونصر یوسف بهادر سوزومیز<sup>۱</sup>. هر گاه که پیر بوداق نزد پدر می آمد قرایوسف وی را بر زبردوشک خود جای می داد و خود به دوزانوی ادب می نشست.

و در آن زمستان قرایوسف متوجه قشلاق تیریز شد. اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان به رسم استقبال تا صوفیان آمدند و به عنایت و التفات خسرو نیکو صفات سر افتخار و مباحات به اوج سماوات رسانیدند و به یمن مقدم شهریار تر کمان تختگاه هلاکو خان پای تفوق بر بروج فلک دوار نهاد و روز بسروز هیبت سیاست او در دلها متمکن تر و عرصه ولایتش عریض تر می گشت.

#### نظم

زمام خویش به توفیق او سپرد قضا      عنان خویش به تدبیر او گذاشت قدر  
نه از متابعت او بتافت گیتی روی      نه از موافقت او کشید گردن سر

#### گفتار در احوال هژبر دوران قرایوسف تر کمان

در این سال، قرایوسف تر کمان، امیر بسطام جاگیر لورا به حکومت عراق عجم فرستاد. چون به سلطانیه رسید، درویش قوشجی که از قبل میرزا ابابکر کوتوال قلعه بود آغاز مخالفت کرد. آخر الامر امیر بسطام بر آن جا مستولی گشته حکومت آن بلده را به برادر خود معصوم رجوع نمود و قزوین و همدان را نیز

۱- واقعه در ضمن وقایع سال ۸۱۴ در مطلع السعدین آمده بعد از قتل سلطان احمد و عتوان پیر بوداق چنین ذکر شده: سلطان پیر بوداق یرلیغیدین ابوالنصر یوسف بهادر نویان سوزومیز. در روضه الصفا به جای یرلیغیدین آمده است ولیعهدین...

مسخر گردانید.

### فتح قلعه النجق

در این سال، قرایوسف یوساد<sup>۱</sup> را با لشکر به محاصره قلعه گاورود فرستاد. باباحاجی آن قلعه را مضبوط گردانید. سپاه تر کمان آیین قلعه گیری از نقب<sup>۲</sup> و رعاده و منجنیق و غیر ذلک نمی دانستند و یوساد با جمعی از تر کمانان به کنار خندق صف کشیدند. تیری چند می انداختند و از شصت قضا روزی تیری گشاد یافته بر روی یوساد آمده زخم دار شد و جراحی امتداد پذیرفته به همان زخم در گذشت و بعد از آن قرایوسف خود به قلعه آمده چون دید که حصار مستحکم است از محاصر پشیمان شد و به زعم او چنان بود که یک مرد جلد به از صد قلعه است و پیوسته می گفت مردم عاقل چگونه جنگی اختیار کنند که از آن طرف تیر بردل و از این جانب تیر بر گل می آید.

دیگر آن که قاضی عمادالدین به ارشاد سلطان احمد جلایر - چنان که مذکور شد - به عمارت قلعه النجق<sup>۳</sup> مشغول گشت و در اندک فرصتی آن را به حال اول رسانید. کلانتران و سرداران بعضی ولایات را که در حوالی قلعه واقع است کوچانیده به اندرون حصار برد و چون سلطان احمد از تبریز به بغداد رفت و در تبریز حاکم صاحب وجود نبود، قاضی رایت استیلا بر افرخت و بنا بر آن که قرایوسف می دانست که استخلاص آن قلعه به هیچ وجه ممکن نیست نشان نوشت که قلعه با موضعی چند که نزدیک به آنجا واقع است بر قاضی مسلم باشد و بعضی از ولایات که از قلعه النجق تا آنجا فی الجمله بعد مسافتی داشت به فرزند خود اسکندر ارزانی داشت و قاضی عمادالدین از مردم متعین نخجوان بود به عقل و

۱- نو: بوساد - روضة الصفاء، بوقا.

۲- نو: نصب رعاده

۳- در شمال ارس و مشرق شهر نخجوان

کیاست از اقران متقرد و ممتاز. کار او بالا گرفت و همه<sup>۱</sup> تومان نخجوان رجوع بدو کردند و هر براتی که به هر جامی نوشت به طوع و رغبت وجه تسلیم می نمودند و در اندک زمانی مال فراوان جمع آورد. هر روز جمعیت قاضی زیادت می شد و چون نخوت حکومت در دماغ قاضی رسوخ یافت، با برادران گفت طسایفه ای از اتراك و ترا کمه را که در این حوالی یورت و مقام دارند، پیش خود می باید آورد که بسیار مهمات از ایشان می گشاید که از تاجیکان نمی آید و متقاضی اجل قاضی را بر آن داشت که از اتراك و ترا کمه [ویس و برادران]<sup>۲</sup> و اقرباء او را و حاجی قورچی و جمال الدین و شهریار و غیر این جماعت را با خانه کوچ به قلعه در آورد و يك جانب قلعه را بدیشان سپرد و علوفه و مرسوم همه را به موجب دلخواه مقرر ساخت.

چون مدتی بر این قضیه بگذشت و ترکان مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه مردم تاجیک اند و هیچ يك از ایشان را در امر ملك و مال مدخل نمی دهند. ناآرامی بغض و حسد در خاطر آن قوم اشتعال یافته با يك دیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین به درخانه قاضی جمع آیند و او را از میان بر گرفته قلعه را به تصرف در آورند و مقرر ساختند که چون یلان یلان<sup>۳</sup> فریاد کنند هر کس که باشد دست به سلاح ببرد و صباح روز چهارشنبه مقرر شخصی با قاضی گفت که ترکان جمعیتی کرده بودند و در خفیه حکایتی می گفتند. قاضی با برادران فرمود که فردا مجموع ترکان را جمع باید کرد تا هر که را قابل باشد نگاه داریم و اهل شر و فتنه را از قلعه بیرون کنیم و در همین روز به وقت ظهر که قاضی در خواب بود ترکان بر در خانه او مجتمع گشتند و یلان یلان نعره زدند و تیغها کشیده قدم پیش نهادند و چون شورش و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام برادر قاضی که مرد دلیر و

۱- نو، تمه و شاید، تمه، در نسخه پانسیست. روضه الصفا: همه

۲- یاء و برادران اقرباء... نو، دلیل و برادران. ولی به قیاس نامی که در آخر این فصل می آید،

اصح همان ویس باشد ۳- یاء، یلان (۵)

پر دل و پهلوان بود شمشیر کشیده از خانه بیرون دوید. شهریار در آن حال تیری در خانه کمان داشت چنان بر سینه او زد که از پشتش سر بر آورد. شاه محمود برادر دیگر قاضی با تیر و کمان از در دیگر پای بیرون نهاد. حاجی قورچی مهم او را به یک تیر آخر ساخت و مقارن این حال قاضی از خواب بیدار شده با شمشیر در برابر اعدا رفت و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره ساختند و مجموع نوکران قاضی عمادالدین را کشتند و اموال ایشان را در میان هم قسمت کردند و با یکدیگر مشورت کرده گفتند که اگر ما به ضبط قلعه مشغول شویم ممکن که از عهدۀ دارائی آن بیرون نتوانیم آمد. اکنون مصلحت آن است که قلعه را به اسکندر پسر قرایوسف سپاریم و خود به ملازمت او کمر بندیم و از این جا تا یورت او شش فرسخ است. همین شب کس به استدعای او باید فرستاد تا خاطر جمع شود و شهریار به طلب میرزا اسکندر روان شد. چون شهریار به قیتول او رسیده حال عرضه داشت، اسکندر با آن مقدار سوار و پیاده که داشت بر جناح استعجال در حرکت آمده به قلعه نزول کرد و در احوال اهل حصار به نظر امعان نگریسته آثار شجاعت بر صفحات روزگار ایشان ظاهر یافت و هر یک از آن سرداران را به منصبی نام زد فرمود؛ حاجی را قورچی خود ساخت و شهریار را به امارت دیوان نصب فرمود و ویس را ندیمی ارزانی داشت و صورت فتح قلعه النجق را معروض امیر یوسف گردانید و خدمتش ایالت قلعه را به میرزا اسکندر تفویض فرمود.

### وقایع متنوعه

هم در این سال، سلطان احمد جلایر باروی بغداد را تعمیر کرد و فرزندش علاءالدوله از حبس سمرقند خلاص گشته به بغداد آمد. سلطان احمد جلایر

۱ - مع، گریختن شاهزاده ابوالمظفر علاءالدوله مسعود... از حبس سمرقند و رسیدن به بغداد در آخر



حکومت حله را بدو رجوع نمود و علاءالدوله را پسری آمد شیخ حسن نام کردند.\*\*\*  
 هم در این سال، پیر علی تاز به حدود بلخ آمده شاهرخ پادشاه جمعی را به دفع  
 اوروانه گردانید. ایشان پیر علی را شکست داده به هرات معاودت کردند و سرداران  
 هزاره که رفیق بی توفیق او بودند وی را کشته سرش را به هرات فرستادند.<sup>۱</sup>  
 هم در این سال، شاهرخ پادشاه روانه استراپاد گردیده پیرک پادشاه که  
 به آن دیار آمده بود فرار کرد و آن حضرت حکومت آن بلده را به میرزا الغ بیک  
 رجوع فرموده به هرات عود نمود.

هم در این سال، جماعتی از امرای شاهرخ پادشاه یاغی شدند.<sup>۲</sup> آن حضرت  
 ایشان را گرفته به قتل آورد.

در این سال، چون میرزا ابابکر بعد از واقعه مذکوره و انهمزام لشکر  
 مکسوره از راه یزد متوجه کرمان گشت، سلطان اویس بن امیراید کوبرلاس که  
 حاکم آن دیار بود به عزم استقبال آن شاهزاده عالی تبار از کرمان بیرون آمده  
 میرزا ابابکر را به شهر در آورد. آخر الامر اتفاقشان به تفاهت مبدل گشت. کرمانیان  
 یاغی شدند و قصر شاهزاده را در میان گرفتند. نوکران میرزا ابابکر که در  
 محلات نزول کرده بودند فرصت آن نیافتند که به وی ملحق شوند. بعد از تأکید  
 عهد و پیمان، میرزا ابابکر با الم قراوان از قصر بیرون آمده روانه سیستان گردید.<sup>۳</sup>  
 در آن اوان سلطان اویس لشکر به تاخت کیج<sup>۴</sup> و مکران فرستاد و میرزا ابابکر  
 چون شهر کرمان را از سپاه خالی یافت متوجه آن بلده گشت و سلطان اویس

۱- مط ص ۶۴: «سرداران هزاره پیر علی مشورت کرده گفتند تا این خمیرمایه فساد در میان ما  
 خواهد بود یاغیگری کم نخواهد شد، اتفاق نموده او را گرفتند و سر بی مغز او را که آرزوی گناه داشت  
 پرگاه کرده به دارالسلطنه هرات فرستادند.»

۲- معج: امیر حسن جان دار و جهان ملک ملک و نمندک و سعادت و امیر یوسف جلیل و بهلول بیان  
 تمور و سلطان بایزید بن عباس. ۳- حب: اویس به خیال حبس ابابکر افتاده روزی طبل جنگ  
 فروگرفته و قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد. مصلحان در میان افتاده قراردادند که کرمانیان قصد عرض  
 میرزا ابابکر نکنند و او به مملکت دیگر شتابد. ۴- نسخ: کنج

متحیر شد. در همان روز جنود عالم سوز که به تاخت کیج و مکران رفته بودند به کرمان رسیدند. سلطان اويس متوجه بم گردید. در بیست و چهارم جمادی الآخر در برابر میرزا ابابکر فرود آمد. سپاه کرمان از خوف دلاوران پیرامن اردو را کردند. شبی میرزا ابابکر شبیخون آورده کاری از پیش نبرده به اردوی خود معاودت نمود. روز دیگر اکثر سپاه را در برابر سلطان اويس بازداشته و خود با جمعی در کمین رفت. سلطان اويس خالی الذهن از این معنی به جانب دیگر میل نمود. میرزا ابابکر تصور کرد که از کمین او خبردار شده اند. خوفی تمام بر ضمیرش مستولی گشته بی آن که جوانان از طرفین به يك دیگر حمله کنند فرار نمود. دلاوران کرمان اکثر ملازمان شاهزاده نادان را به قتل آوردند. میرزا ابابکر [به جیرفت رفت]. سلطان اويس برادر خود سلطان حسین را به دفع او نام زد نمود. میرزا ابابکر بروی غالب آمد. سلطان اويس به نفس خود متوجه شد. در اثنای جدال و قتال (فراش؟) قضا بساط سلطنت میرزا ابابکر را در نوشت و دیر تقدیر منشور فنا به نام او نوشت. \*\*

### گفتار در وقایعی که در بلاد خراسان واقع شده

#### ولشکر کشیدن شاهرخ پادشاه به جانب سیستان

در این سال، شاهرخ پادشاه با خیل و سپاه، در عاشر جمادی الاول، ازهرات علم عزیمت به جانب سیستان برافراخت. در حوالی فراه نزول اجلال نمود. شاه اسکندر که حاکم آن دیار بود به حصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مفرور گشته دروازه‌های حصار را بسته از مضمون این بیت غافل گردید:

#### نظم

چو سلطان ز میدان رود در حصار      برون آورند آخرش شرمسار

۱- تکمیل از تاریخ کرمان (سالاریه). پای رفت فزد. نو: میرزا ابابکر ( ) رفت.

چریک منصور به يك حمله آن گروه مغرور را مغلوب ساخته كوچه بند را مسخر گردانید. [شاه اسکندر از خوف جنود نصرت (وفود؟) خود را به قلعه انداخته (؟) در کشید. بعد از چند روز امان خواسته حصار را تسلیم نمود. بعد از آن پادشاه جهان روانه سیستان شد. قلعه آن دیار را مسخر گردانید.]<sup>۱</sup> بعد از آن، خسرو سعادت مند در کنار آب هیرمند نزول نمود و بندهارا بشکافت و آن سه بند بود که در زمان رستم ساخته بودند.\*\*

### گفتار در قضایائی که در بلاد ماوراءالنهر اتفاق افتاد

در این سال، خلیل سلطان استماع نمود که امیر خداداد حسینی با فوج دلاوران میدان دلاوری به کنار آب خجند آمده است. بنا بر آن، امیرالله داد و امیر ارغون شاه را با سه هزار سوار به دفع آن غدار ارسال نمود. چون ایشان بالشکر ظفر نشان در برابر مخالفان نشستند و کس به خدمت سلطان فرستاده استمداد نمودند، بنا بر آن شاه زاده نامدار با چهار هزار سوار جرار بیه ایلغار تمام روان گردیده در قریه شیراز<sup>۲</sup> نزول نمود.

امیر خداداد چون از توجه خلیل سلطان اطلاع یافت، روی خود را به امرائی که در مقابل نشسته بودند نموده شب به جانب خلیل سلطان ایلغار کرده در نماز پسین با سپاه سنگین به اردوی نکبت قرین رسید. خلیل سلطان از بیم جان راه انہزام پیش گرفته به حصار ویران شیراز درآمد. امیر خداداد در همان روز ویرانه را گرفته خلیل سلطان را به چنگ آورده و امثله و احکام را نوشته به مهر خلیل سلطان می رساند و به اطراف ممالک توران ارسال می نمود.

بنا بر آن، پادشاه مؤید منصور در بیست و یکم ماه مذکور<sup>۳</sup> با سپاه بهرام قهر

۱- فقط در نسخه نو

۲- «شیراز که از آنجا تا سمرقند چهارمنازه راه است» (ظفرنامه چاپ

۳- یعنی ماه ذی القعدة

تهران ج ۲ ص ۵۰۴)

به جانب ماوراءالنهر نهضت نمود. در آن اثنا، امیر شیخ نورالدین با سپاه سنگین متوجه اردوی ظفر قرین گردید. امیر خداداد با جمعی بهادران ظفر معتاد، بر سر ایشان ریخته سپاه او را تارو مار ساخته به طرف سمرقند مراجعت نمود. چون موکب همایون از جیحون عبور فرمود، خداداد از خوف خسرو والاثراد خلیل سلطان را مقید ساخته علم عزیمت به جانب ترکستان برافراخت و بلده سمرقند از مقدم شاهرخی جنت مانند گشت. امیر شیخ نورالدین و امیر مبشر به ملازمت رسیدند و در سلك امرای عظام انتظام یافتند.

### گفتار در احوال میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ

در این سال، میرزا پیر محمد با سپاه ستاره عدد متوجه شوشتر<sup>۱</sup> شد و حکام آن دیار خواجه سعید برلاس و شیخ زاده<sup>۲</sup> و توکل به استقبال استعجال نموده کمر ملازمت بر میان بستند. میرزا پیر محمد در شهر شوشتر<sup>۱</sup> در دارالاماره نزول نمود و بعد از فتح دزفول و حویزه به جانب شیراز معاودت نمود. چون سلطان احمد جلایر خبر مراجعت میرزا پیر محمد را استماع کرد، به جانب حویزه ایلغار نموده غافل قلعه را در میان گرفت. مردمان حصار از بیم عسا کر ظفر شعار راه فرار پیش گرفتند و جنود سلطان احمد اکثر ایشان را به قتل آوردند و پیر حاجی کوتوال<sup>۳</sup> قلعه دزفول را گذاشته به طرف شوشتر به در رفت و والی قلعه سلاسل<sup>۴</sup> امیر اویس<sup>۵</sup> در حصار توقف نکرده به رامهرمز رفت زیرا که امرای پیر محمد آن جا بودند. ایشان نیز به طرف شیراز گریختند. سلطان احمد جمیع پیادها

۱- نو: شوشتر ۲- مط ص ۷۹ : امیر خاند سعید برلاس و شیخ زاده و توکل - معج، خاند (در

نسخه چاپی به صور : خانه، خان) سعید برلاس از دزفول و شیخ زاده از حویزه و توکل از شوشتر

۳- مط ص ۸۲، پیر حاجی کوکلتاش - معج، پیر حاجی کوکلتاش امیر زاده رستم

۴- در خصوص این بنای تاریخی که تا چند سال پیش بر جای بود رجوع شود به تحفة العالم میر عبداللطیف

شوشتری ص ۴۰ و کتاب شهرهای ایران تألیف لاکهارت ص ۸۶

را به قتل رسانید<sup>۱</sup> و باقی رعایا را به شوشتر راند و قلعه را بازمین یکسان نمود و حکومت [قلاع خوزستان را به مقصود نیزه دار]<sup>۲</sup> معین ساخت و به طرف بغداد معاودت نمود.

و در آن اوان که سلطان احمد در خوزستان بود، پسرش از بغداد بی رخصت روانه آذربایجان گردید. قرایوسف تر کمان فوجی از ملازمان را فرستاد تا علاء الدوله را به سرحد بلاد بغداد رسانند. در حدود خوی کردان وی را گرفته پیش ملک<sup>۳</sup> عزالدین بردند. بعد از دو ماه قرایوسف به ملک نوشت که علاءالدین بی حکم سلطان احمد بدین سرحد آمده بود، بنا بر آن رعایت او را نکردم. او نیز باید که او را روانه بغداد گرداند. بنا بر این، ملک عزالدین شاهزاده را رخصت داده علاءالدین به جانب اردبیل توجه نمود که در صحبت شیخ شرفالدین علی صفوی اوقات گذراند. چون به ناحیه تبریز رسید، جماعت تر کمانان او را گرفته به خدمت قرایوسف فرستادند. به فرمان وی در قلعه عادل جواز محبوس گشت.\*\*\*

در آن اوان که میرزا رستم و میرزا اسکندر از پیر محمد شکست یافتند، میرزا رستم پناه به شاهرخ پادشاه برده در حوالی سیستان به اردوی ظفر نشان ملحق گردید. میرزا اسکندر به اندخود رفت و حاکم آن دیار سید احمد ترخان او را در مقام مناسب فرو آورده خبر وی را به هرات فرستاد، جناب شاهرخی به واسطه کرم جیلی نشان نوشت که سید احمد ترخان مزاحم وی نشود تا هر جا که خواهد رود و میرزا اسکندر به امید شفقت برادر عازم شیراز گردید.\*\*\* و در نماز شام به عنایت یزدان در بیست و ششم رمضان از دروازه سعادت به شیراز در آمده به خانه حاج حسین<sup>۴</sup> طیب رفت و در حالت افطار خبر به میرزا پیر محمد رسید. دست از طعام کشیده او را طلب نمود و انواع دل داری کرده اسباب ویراق پادشاهی از جهت او

۱- مط: پیادگان شهر باقراولان سلطان مبارزتها نمودند. مع: پیادگان تیرانداز

۲- مط: نسخ، قلعه خوزستان را به مقصود چوره ۳- ملک عزالدین شیر حاکم نواحی کردنشین

شمال عراق و شرق ترکیه فعلی ۴- مط: نسخ، حاجی حسن

ترتیب داده در محله موردستان به خانه رمضان آقا اختاجی<sup>۱</sup> جای داد.

### وقایع متنوعه

در این سال، ایلیچیان پادشاه خطای به جهت تعزیت صاحب قران امیر تیمور گورکان با پیشکش فراوان به هرات رسیدند و سخن پادشاه خود را به عرض شاهرخ پادشاه رسانیدند.<sup>۲</sup> آن حضرت ایشان را رعایت تام فرموده رخصت معاودت ارزانی داشت.

### گفتار در قضایائی که در سنه اثنی عشر و ثمانمائه واقع شده

در این سال، پادشاه هفت کشور باسیاه بلا اثر از عقب خداداد بداختر به جانب مغولستان به حرکت آمد و میرزا رسنم و امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملوک و امیر نوشیروان با فوجی دلاوران بر سبیل متقلای روان گشتند. چون بیلاق اورا تپه محل نزول اردوی گردون شکوه گردید، امیر شیخ نورالدین به فرمان پادشاه جهان به التماس خداداد روانه مغولستان گردید. در آن اثنا از کارخانه غیب صورتی روی نمود که مثل آن در آینه خیال هیچ کس متصور نبود.

شرح آن چنان است که خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلبید. وی برادر خود شمع جهان را بدین مهم تعیین نمود. وی به خواص مقر بان گفت که خداداد حسینی مرد حق ناشناس و بی وفاست و دفتر حقوق سلطان صاحب قران را بر طاق نسیان گذاشته با اولاد او به طریق مخالفت و عصیان سلوک می کند.<sup>۳</sup> آن گاه سرپرش او را از بدن جدا کرده نزد امیر شاه ملک فرستاد و آن جناب عنان مراجعت

۱- وی اختاجی یعنی میر آخور شاه شجاع بود (مط ص ۸۱ و روضه الصفا) ۲- در خصوص

مکاتبات شاهرخ با امیر اطور چین رجوع شود به کتاب اسناد و مکاتبات سیاسی ص ۱۳۰ - ۱۴۱

۳- مع: چون به خداداد ملحق شد، عداوتی که در قدیم میان ایشان بود یاد آورد و خدای داد را به قتل آورد.

به اردوی اعلیٰ انعطاف داده خسرو سعادت‌مند حکومت خطهٔ اوزجند\*\* را به میرک احمد [بن میرزا] عمر شیخ تفویض فرمود و امیر شیخ نورالدین رخصت حاصل نموده به جانب اترار رفت.

خلیل سلطان، بعد از قتل خداداد، موکلان را با خود متفق ساخته در آن قلعه متحصن گشت<sup>۱</sup> امیر شاه ملک به فرمان شاه جهان آن قلعه را در میان گرفت. خلیل سلطان بعد از تأکید عهد و پیمان به ملازمت پادشاه جهان رسیده به انواع مراجع خسروانه سرفراز گشت. آن حضرت ایالت ولایت ماوراءالنهر و ترکستان را به فرزند ارجمند سعادت‌مند میرزا الغ بیک شفقت فرمود و ادائیگی حصار شادمان را به میرزا محمد جهانگیر<sup>۲</sup> و حکومت قندهار و کابل و غزنین را به میرزا قاید و بن میرزا پیر محمد [بن] جهانگیر عنایت فرموده و در یازدهم شعبان سایهٔ وصول بر بلدهٔ هرات انداخت.

### گفتار در گشته شدن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ

در این سال، چون میرزا پیر محمد عازم کرمان شد، دره منزل دو چاهه حسین شربت‌دار که میرزا پیر محمد او را از مرتبهٔ طبابت به درجهٔ امسارت رسانیده بود، آن ناپاک باجمعی بی‌پاک بر سر میرزا پیر محمد ریخته او را به قتل آورد و میرزا اسکندر در همان زمان از بیم جان روانهٔ شیراز گردید و بعد از دو روز به اقبال و دولت از دروازهٔ سعادت به خانهٔ امیر تیمور خواجه رفته صورت واقعه را باز گفت. امرا که در شهر بودند این حرکت را به میرزا اسکندر گمان می‌بردند. بعد از اطلاع<sup>۳</sup> وی را به سلطنت برداشتند. حسین شربت‌دار برادر خود خواجه علی را به کشتن میرزا اسکندر فرستاد. وی به جانب شیراز رفته بود. حسین شربت‌دار

۱- یعنی قلعهٔ الانکود که خلیل بدان پناه برده بود. ۲- یعنی محمد جهانگیر پسر میرزا محمد سلطان پسر جهانگیر پسر تیمور.

۳- یعنی اطلاع آنان از بی‌گناهی اسکندر در ماجرای قتل پیر محمد (رک وارس نامهٔ ناصری ج ۱)

با جمعی اشرار به ظاهر شیراز خرامید. از صبح تا شام [به شهریان مقاومت کرده در محله موردستان از کلو علاءالدین محمد سخنان پریشان استماع نمود. هنگام نماز شام، امرا از آن ناتمام رو گردان شدند. روز دیگر آن غدار راه فرار پیش گرفت] در اثنای فرار بدست امیر صدیق گرفتار شد. او را به سخریت تمام بر گاوی نشانده به شیراز آمدند\*\* میرزا اسکندر از وی پرسید که برادرها چرا کشتی؟ جواب داد که اگر وی را به قتل آوردم به تو خود بد نشد<sup>۲</sup>. میرزا اسکندر به دست خود چشم راست او را از حدقه بیرون آورد و فرمود تا به ضرب چماق آن سردفتر اهل نفاق را هلاک ساختند و سراو را به اصفهان فرستادند.<sup>۳</sup>

### گفتار در قضایائی که در بلاد عراق واقع شده

در این سال، قرا یوسف تر کمان [سلطان معتصم بن سلطان] زین العابدین را به اتفاق قاضی احمد صاعدی و امیر بسطام باغلبه تمام به تسخیر بلاد عراق و فارس فرستاد و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر چلبان شاه و سایر سپاه از اصفهان به داعیه جدال و قتال به استقبال شتافتند بی آنکه مقابله نمایند به جانب یزدعنان تافتند و میرزا عمر شیخ از امرا جدا شده در کوشک زر به میرزا اسکندر ملحق گردید و آن دو نیک اختر به اتفاق یکدیگر به استقبال استعجال نمودند. در حوالی آتشگاه<sup>۴</sup> آن دو سپاه را ملاقات افتاد. از جانبین دست به استعمال سیوف و رماح بردند.

۱- عبارت گنگ است. مط. ص ۹۶. آن ملعون با عظمتی هر چه نامش به ظاهر شیراز آمده و در میدان سعادت چتر بالای سر او داشتند. از چهار طرف جنگ انداخت و به درب موردستان آمده با کلو علاءالدین محمد سخن گفت و جوابهای محکم شنید. . . آخر روز یکی از امرای اندروازه موردستان به شهر درآمد و خواجه حسین آگاه شد و سراسیمه وار از راه جعفر آباد عازم یورت گشت

۲- مط: ترا خود بد نیامد. فارس نامه ناصری، برای او بد شد و برای شما خوب ۳- مط: تنش را بعد از سه روز آویختن سوزاندند ۴- محلی بر سر راه نجف آباد به اصفهان. در این جا کوه کم ارتفاعی است که بر فراز آن هنوز آثار آتشگاهی به چشم می رسد.



## نظم

گشادند بازو چو شیران مست      گرفتند تیغ درخشان به دست  
به يك بسار بر يكد گریختند      به آهنگ کین توسن انگیختند

در اثنای ستیز و آویز، اعیان شیراز صف سپاه ویران کرده به قشون سلطان معتمصم [پیوستند. بنا بر آن ایشان چیره شده به يك بار حمله نمودند. نزدیک قلب رسیدند. میرزا اسکندر چون شیر نر برایشان تاخت. سلطان معتمصم<sup>۱</sup>] تاب آن نیاورده روی به گریز نهاد. دلاوران میرزا اسکندر به ضرب تیغ و خنجر دود از دودمان محمد مظفر بر آوردند و اکثر امرای آذربایجان و عراق گرفتار شدند و بعضی بر خاک هلاک افتادند.

## نظم

سرو تن جدا گشته از هم به تیغ      در آن عرصه افتاده سر بی دریغ  
همه تیغها غرق درخون ناب      فروریخت آتش ز دریای آب

سلطان معتمصم با خیل و حشم به جانب اصفهان گریخت. خواست که اسب را از جوی بجهاند، چون عظیم الجثه بود به قفا افتاد و بهادری سرش را از بدن جدا کرده آتش فتنه او فرو نشست. امیر بسطام با الم تمام به جانب ری فرار نمود. قاضی [نظام الدین<sup>۲</sup>] احمد صاعدی طوق تعصب در گردن انداخته با تفاق رعایای چهار دانگه و دودانگه از کوتاه اندیشی امل دراز<sup>۳</sup> پیش گرفت. هر چند میرزا اسکندر مردمان سخن دان نزد آن جاهل نادان فرستاد و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود فایده‌ای بر آن مترتب نشد. به واسطه آن، آن تابستان تا نصف خزان میرزا اسکندر در بیرون شهر نشست.

در این اثنا، میرزا رستم به فرمان شاهرخ پادشاه با خیل و حشم و سپاه

۱- نو فقط      ۲- از مط      ۳- مط نسخ. عمل دراز. غرض خیال سلطنت و سودای فرمان روایی است.

به اصفهان رسید. بنابراین آن میرزا اسکندر از ظاهر اصفهان کوچ کرده بعد از گرفتن یزد روانه شیراز گردید.

### گفتار در احوال سلطان احمد جلالیر

در این سال، عرض مرض به جوهر ذات سلطان احمد جلالیر مستولی گشته به صلاح اطبا از بغداد بیرون آمده علم عزیمت به جانب بیلاق اویس قرن برافراخت. در آن جا مرض او به صحت مبدل شده شنید که بسطام جا گیر لو به اصفهان رفته است. فرصت غنیمت دانسته به اتفاق خورشاه در جزینی از همدان عبور کرده در النک سلطانیه نزول فرمود.

در این اثنا خبر آمد که ویس نامی به فرزند سلطان مشهور گشته داعیه سلطنت دارد. بنابراین آن به سرعت تمام به جانب بغداد ایلغار کرده جمعی را که خمیرمایه فتنه بودند گرفته مقید ساخت. \*\*

### گفتار در محاربه نمودن قرا یوسف ترکمان و قرا عثمان ترکمان

در این سال، قرا یوسف ترکمان، به اتفاق محمد دواتی و امیر سید احمد و اوزون شمس الدین با سپاه ظفر قرین در حوالی موش نزول نموده سرابرده بارگاه به اوج مهر و ماه برافراخت.

#### نظم

ز بس خیمه سر بر ثریا کشید      هزار آسمان بر زمین شد پدید  
در آن اثنا، قاصد ملک صالح والی ماردین به درگاه رسیده معروض گردانید  
که قرا عثمان بایندر با جمعی سواران با تهور عازم ماردین است. قرا یوسف با سپاه  
بحر جوش و رعد خروش از صحرای موش متوجه عادل جواز گردید و از آن جانب

## احسن التواریخ

قراعثمان با گروهی از شجاعان در برابر قرا یوسف صف آرای گشتند و از جانبین سورن انداختند و نغیر و نقاره نواختند.

## نظم

فرو کوفتند از دو جانب روان  
نغیر و نقاره سپه سروران  
به هم ازدو سوخته کوش آمدند  
چو دریای قلزم به جوش آمدند

بعد از شدت قتال و جدال، قراعثمان راه انهرام پیش گرفت و قرا یوسف با سپاه ظفر قرین عازم ماردین گردید. سلطان آن دیار شهر را سپرده و خود را در سلك و زمرة هواداران او منخرط گردانید و امیر قرا یوسف یکی از دختران خود را به عقد او در آورد و به اموال تجهیز نموده به ایالت موصل فرستاده آن دیار را به اقطاع او نامزد کرده روانه ساخت و در آن جا بعضی از نوکران امیر قرا یوسف بی دیانتی کرده او را به سم قاتل و زهر هلاهل هلاک گردانیدند و امیر هشار الیه بعد از تسخیر ماردین، بای برد و تر جان و اسپهر<sup>۱</sup> را ضمیمه<sup>۲</sup> ارزنجان ساخته ایالت آن دیار را به پیر عمر مخصوص گردانید تا از سر فراغ بال وقوت و استقلال بسا عثمان بیک به مقاومت و مدافعت قیام تواند نمود و آن ولایت را از آسیب تهیب تیغ آبدارش نگه تواند داشت. آن تابستان در آلا داغ بیلامیشی کرده در فصل خزان با عساکر ظفر نشان به جانب آذر بایجان مراجعت نمود.

## نظم

چو از فتنه ایمن شد آن ناحیت  
پسذیرفت از آن عالمی عافیت  
دگر باره شاهین فرخنده فر  
به آهنگ تبریز بگشاد پسر

فوجی دلاوران را به تاخت شکی و شروان روان ساخت. ملک عزالدین شیر نزد امیر قرا یوسف آمده [قرا یوسف] فرستادن سپاه را به جانب شروان منع کرد.

۱- شهر کوچکی به نام اسپیر Ispir در منطقه ارزنجان. کلاویغوا این شهر را دیده و در کتاب خود بدان اشاره کرده ولی در کتاب اراضی خلافت شرقیه و سفرنامه ابن بطوطه نام آن نیامده است.

در این اثنا سلطان احمد جلایر ایلچی فرستاده التماس نمود که چمن همدان را جهت بیلاق وی گذارد و از حبس سلطان [علاءالدوله] اصلاً چیزی مذکور نساخت. بنا بر آن قرا یوسف بر آن سخنان التفات نمانوده ایلچی را دستوری داد و آن سال در تبریز قشلاق نمود.

### وقایع متنوعه

در این سال، ایلچی پادشاه خوارزم امیراتکه به هرات آمد و تهیت فتح ماوراءالنهر رسانید. عنایت یافته به دیار خود عود نمود و نیز ملازمان فولاد خان از دشت قبچاق به رسم رسالت رسیدند و پیشکش بسیار از شتقار و جانور شکاری آوردند. شاهرخ پادشاه ایشان را نوازش فراوان نموده روانه گردانید. هم در این سال، شاهرخ پادشاه شهر مرورا که از قتل عام تولی خان بن چنگیز خان تا این سال ویران مانده بود معمور گردانید.

### متوفیات

خلیل سلطان بن میرزا میران شاه بن صاحب قران امیر تیمور گورکان در این سال در حدود ری از عالم انتقال نمود. مدت سلطنتش چهار سال. مملکتش ماوراءالنهر. سبب زوال سلطنت سلطان خلیل آن شد که شاه زاده مقید به عورتی فرومایه شاد ملک نام شد. در زمان صاحب قران، پوشیده او را در عقد خود آورد. اما به ترس باوی ملاقات می کرد. چون بر سریر سلطنت جلوس نمود، زمام امور ملک را در قبضه اقتدار شاد ملک گذاشت و به اغوای او بعضی از خواتین امیر تیمور را به اکراه در سلک ازدواج مردم بی اعتبار کشید و در صرف اموال اسراف کرده خزاین صاحب قران امیر تیمور گورکان را که به سالها اندوخته بود به ارادل بخشید. اموالی که

به ضرب چوب و کسر قلوب مظلوم گرد کرده بودند صرف بر جماعتی کرد که در معیار اعتبار ایشان را هیچ وزن و مقداری نبود. بنا بر آن، امرا و ارکان دولت از وی منتظر شدند. آخر به دست ملازم خود گرفتار گردید چنانکه مذکور گشت.\*\*\*

سلطان علی بن پیر پادشاه بن لقمان پادشاه بن طغتمورخان در این سال با ملازمان میرزا الغبیک جنگ کرده کشته گردید.

### گفتار در قضایائی که در سنه ثلاث عشر و ثمانمائه واقع شد

چون برودت هوا و شدت سرما روی به انحطاط آورد و چمن از وزیدن نسیم صبا تازه و خرم گردید.

#### نظم

صبا به سبزه بیاراست باغ دینی را  
نمونه گشت جهان مرغزار عقیبی را  
نسیم باغ در اعجاز زنده کردن خاک  
ببرد آب همه معجزات عیبی را  
قرا یوسف تر کمان با جنود فراوان متوجه ارزنجان گردید و پسر خود شاه-  
محمد را برای محافظت آذربایجان در او جان گذاشت. چون حوالی ارزنجان  
به واسطه نزول شهریار تر کمان غیرت افزای روضه رضوان گشت، حاکم آن دیار  
شیخ حسن بن طهرتن در شهر متحصن گردید. سپاه تر کمان آغاز محاربه نموده بعد  
از چهل روز، شیخ حسن با اشراف و اعیان ارزنجان، بایشککش فراوان به درگاه  
شهریار تر کمان آمد و مفاتیح دروب و دفاین را تسلیم و کلای وی نمود. قرا یوسف  
حکومت آن دیار را به پیر عمر عنایت فرمود.

در غیبت قرا یوسف، سلطان احمد جلایر به اتفاق مردمان تیراکمه اوریات  
و احشام کردستان و لرستان از بغداد به همدان آمد و از آنجا با سپاه خسو نریز

۱- تده امرا بر تافتند و شهزاده خلیل را گرفته به بند طلا میزد ساختند و کوش و بینی شاد ملک آغا را بریدند.

عازم تبریز شد<sup>۱</sup>. شاه محمد چون طاقت محاربه و مجادله نداشت به طرف خوی گریخت. سلطان احمد باغلبه تمام و تجمل بیرون از حصر و گمان که دیده گردون پیر در قرون سالفه و ازمنه ماضیه مثل آن مشاهده نکرده بود قریب صد قطار شتر خیمه و سراپرده و بارگاه دیگر احوال و اثقال او را می کشیدند و جلای شتران و اسبان و اشتران بیشتر از کمخای رومی و اطلس شامی بود. نه دوقوز<sup>۲</sup> اسب به رسم کوتل<sup>۳</sup>، همه با زینهای زرو اجامهای مرصع پیشاپیش او می دوانیدند و بر بالای سرش چتر مرصع داشته بودند و مرغی ازطلای احمر بر سر چتر ترتیب داده و در گرانها دردهن مرغ [تعبیه]<sup>۴</sup> کرده و امرا و اعیان وی همه پیاده می رفتند و از عقب او همه جوانان رعنا و صاحب حسنان زیبا و قورچیان جامه های زربفت پوشیده و هر یک نوعی سلاح در دست گرفته می شتافتند و بردست راستش شاهین آقا که صاحب اختیار مملکت بود قدم در خاک می نهاد و بردست چپش بغداد آقا نیز پیاده می رفت و پیش وقفای سلطان مقدار یک تیر پرتاب هیچ سوار و پیاده نبود و هر چند قدم ز سرخ و تفره بر سرش نثار می کردند و لعلی بر تاج داشت که مقومان از قیمت آن عاجز بودند، به این عظمت و شوکت به دولت خانه تبریز نزول نمود<sup>۵</sup> و فوجی از امرا که به تکامیشی شاه محمد رفته بودند در حوالی خوی بدو رسیدند. بعد از جنگ بسیار هر دو گروه بساط محاربه را به قایمی ریخته هر یک به طرفی که مطالب ایشان بود توجه نمودند.

چون این خبر محنت اثر در ارزنجان به قرا یوسف تر کمان رسید، ارکان دولت را جمع آورده در باب صلح و جنگ قرعه مشاورت در میان انداخت و گفت:

۱- مط ج ۲ ص ۱۱۳ جزء اول، دوازدهم محرم از دارالسلام بغداد عازم آذربایجان شد.

۲- دوقوز (= تفوز) به معنای عددنه \*\*

۳- به معنای جنیبت (= یزک - یدک)

۴- تصحیح قیاسی، نسخ، تصنیف. شاید هم، تعصب

۵- مط. ص ۱۱۴، بیست و هشتم ربیع الاول - میج، در ثانی عشر محرم الحرام

## نظم

که ای شیر مردان رستم شعار  
مردارید اندیشه از کار زار  
کز آن جا که لطف خدا یارماست  
براعدا ظفر یافتن کار ماست  
زما کوشش و نصرت از کردگار  
چرا پا کشیم از ره کار زار؟  
امرا نیز در جواب گفتند:

## نظم

افتاب سپهر جلال  
نداریم اندیشه از داوری  
تمنای ما ملک کاوس نیست  
زمردی غرض غیر ناموس نیست  
قرا یوسف يك يك را در آغوش گرفته همه را به وعده های نیکو خشنود  
گردانید. بعد از آن با سپاه پولاد پوش آهن لباس مانند رزم هندی<sup>۱</sup> به آهن  
مستغرق به جانب تبریز به جنبش و خروش آمد و کآنهم جرارد منتشر<sup>۲</sup> [بعد از  
چهل منزل<sup>۳</sup>] به حوالی شب غازان نزول فرمود.

## نظم

چو این مشعل ماه سیمین کمند  
در افتاد از این قلعه گاه بلند  
نمود از افق مهر عالم فروز  
بر آورد سر از گریبان روز  
قرا یوسف بر شبر ننگ رخس اندام که چون باد می شتافت و بدسان چرخ تیز-  
گرد کرد خاك می پیمود.

## نظم

چون فلك عالم نورد و چون قمر منزل گذار  
چون ثوابت رهنمای و چون عطار د کاردان

۱- شاید، عطار د؟ ۲- نو، صوانم هندی در هر حال بعین معنی است

۳- سورة القمر ۷ ۴- فقط در نسخه نو است.

چون بپوشیدی زمین از گرد نعل او زره

ببرفکندی آسمان از گرد او بر گستوان

سوار شده به ترتیب جنود ظفر ورود مشغول شد. آن دو سپاه در برابر یکدیگر ایستاده صفها بر آراستند. از طرفین سوزن انداخته و گبرگه<sup>۱</sup> و دهل نواختند.

#### نظم

دهل زن چو قمری گردون ز شوق      به گردن دوال دهل کرده طوق  
جهان شد پر از ناله کرنای      وزان نعره گردون بر آمد ز جای  
علمهای سرکش به بالا چو سرو      سر سر علم پر زنان چون تندو  
و از برقان سنان و لمعان حسام و شعشعه سپاه دیده مهر خیره و چشم خیال تیره شد.

#### بیت

نی نیزه‌ها از شفق کامیاب      به نشتر رگ خون گشاده شهاب  
مردان مرد و بهادران میدان نبرد چون زنبوران خشم آلوده بر یکدیگر افتادند.  
پیکانهای آبدار از شست پهلوانان نامدار در پرواز آمد.

#### نظم

زدستیاری پر عقاب در پرواز      خدنگ مرغ دل آهنگ هر دلاور کرد  
سپهر دمبدم از نوک رمح خون آلود      برای چشم کواکب شیاف احمر کرد  
زبان طعن به جوشن دراز کرد سنان      لب حسام تبسم به شکل مغفر کرد  
از حملات جنود قیامت اثر تر کمان سپاه سلطان احمد عاجز شد. در این اثنا  
قرایوسف تر کمان، آن شهسوار پر دل فیروز جنگ، چون آفتاب تیغ کشیده  
به جانب سلطان احمد تاخت و صولت عنایت الهی و صدمت حمله پادشاهی تزلزل در  
ارکان اساس شوکت سلطان احمد انداخت. سپاه او که شیران همیشه هیجا و پلنگان  
قله و غا بودند، به وادی فرار شتافتند و بیشتر خسته تیر تقدیر و بسته کمند زنجیر

۱ - گبرگه یا گورگه به معنای نقاره بزرگ است. (فرهنگ تاصری)



شده اقتان و خیزان و حیران و سرگردان به طرف بیابان گریزان گشتند. سلطان احمد در معرکه تنها مانده آخر او نیز راه گریز در پیش گرفت. یکی از ترکانان به وی رسیده دو ضربت به وی زده وی را از اسب انداخت و سلاح و جسامه‌های قیمتی او را ستاده بگذشت. سلطان از بیم جان در سوراخ باغی پنهان شد.

در آن اوان، پیری کفش دوز، در بالای درختی رفته آن حال را مشاهده می‌کرد. از درخت به زیر آمده سلطان را گفت این چه حالت است. سلطان گفت خاموش باش و این حال را با کس مگوی و این سر را منخفی دار که ملازمان من در این شهر بسیارند. چون شب شود برویم و چهارپایان ایشان را بستانیم و روانه بغداد گردیم و [ترا] رعایت نیکو کرده بلوک یعقوبه<sup>۱</sup> را به تو مسلم دارم. پیر کفش دوز به خانه رفت و عجزه‌ای داشت که نخود<sup>۲</sup> فال گرفتنی. صورت حال به وی گفت. آن عجزه گفت میان ما و بغداد و یعقوبه راه بسیار است. حالاً نفعی به ما نمی‌رسد و اکثر آن است که در شب مردم بسیار بر سر او جمع خواهند شد و او را دیگر نخواهی دید. صلاح در آن است که به خدمت قرایوسف روی و کیفیت حال بازنمایی و جلدوی خوبی ستانی. پیر کفش دوز سخن زن را قبول کرده روانه درگاه قرایوسف گردید.

در آن اثنا، قرایوسف ترکانان را جمع کرده بود و از ایشان احوال سلطان را استفسار می‌نمود که سلطان چند اسب همراه داشت و چند اسب همراه برده باشد و چند اسب دیگر به دست لشکر ما افتاده باشد که ناگاه پیر کفش دوز نزد قرایوسف آمده گفت سلطان احمد در سوراخ فلان باغ پنهان گشته است. قرایوسف از غایت تحیر و شادی گفت این چه سخن است. سلطان اکنون چند فرسخ راه قطع کرده. پیر کفش دوز بار دیگر مبالغه نمود و گفت شما مردی معتبر

۱- نسخ: ملوک یعقوبه - منظور ولایتی است در حول و حوش نهر وان که در قدیم به « ولایت طریق خراسان » موسوم بود. مؤلف نزهة القلوب درباره آن گوید: ولایتی معتبر است و شهرش قصبه یعقوبه... باغستان و نخلستان بسیار دارد (اراضی خلافت شرقیه) ۲- یا: بخود - نو: بچو

را بفرستید که وی را تسلیم او کنم. قرایوسف بنا بر تأکید او شیخ دورسون و شیخ حاجی و محمود ایناق و ساتلمیش را همراه گردانید. ایشان سلطان را از سوراخ بیرون آوردند و سلطان برهنه بود بایک پیرهن و قبائی و طاقیه کهنه بر سرش نهادند و بر کفل اسب سوار کرده به خدمت قرایوسف آوردند. قرایوسف قیام نموده وی را در پیش خود جای داده گفت بر قول و فعل تو محل اعتماد نیست. بارها به مصحف مجید سوگند خوردی که با ما مخالفت نکنی و کردی و حرکات ناپسند که از او به ظهور آمده بود مذکور ساخت. بعد از آن او را از جای خود بر خیزانیده در صف نعال جای داد.

در آن اثنا، پیر بوداق خان به مجلس درآمد و امر را گفتند که الکای تو به پیر بوداق خان می‌رسد. برای تفویض مملکت آذربایجان به اسم پیر بوداق خان نشان به آب زر<sup>۱</sup> بنویس. بنا بر تکلیف ایشان [نشان به خط خود نوشته<sup>۲</sup>] آن گاه قرایوسف گفت که ما شاه محمد را در آذربایجان گذاشته بودیم. وی را اخراج کردی. اکنون جای قدیمی خود به وی عنایت کن و در آن باب نشانی دیگر به ید خود قلمی نمود. مضمون آن که:

«فرزندان اعز، محمد و ابوالقاسم که در بغدادند و کو تو الان قلعه تکریت\*\* بدانند که تخت گاه بغداد و دیار عراق عرب را به فرزند اعز ارشد، غیاث الدین شاه محمد بهادر ارزانی داشتیم. می‌باید که چون از توجه او آگاه شوند، فی الحال بایراق و پیشکش به استقبال شتابند و مقایح و قلاع و خزاین باوی سپارند و ابواب مخالفت مسدود گردانند.»

قرایوسف امرای اویرات و رؤساء اعراب و غیر ایشان را که در رزمگاه اسیر شده بودند ملازم شاه محمد ساخته روانه عراق عرب گردانید.

قرایوسف به سلطان گفت با وجود آن که عهد شکستی و به قصد من آمدی

۱- نشان به آب زر مسلماً ترجمه آلتون نمنا می‌باشد ۲- نو، نشانی نوشته